ایــران سیصدوهـفتـاد سـال پیش

از نــگــاه ســیــاح عثمانی اولــیــاء چــلــبی
ترجمــه و تــلخیــص عبــاس جــوادی

cheshmandaz.org

Iran 370 Years Ago As Seen by Turkish Traveller Evliya Chalabi
Selected, summarized and translated from Ottoman Turkish by Abbas Djavadi
Digitally published 2018; updated on 16 Sep 2020
Free download and use exclusively for private purpose.
All other rights reserved.

Contact: Djavadi.Abbas@gmail.com

دانلود برای استفاده شخصی آزاد است.
تمام حقوق دیگر محفوظ است.

فهرست

درآمـــد ۱

ماکو، قره باغ و نخجوان ۹

اوصاف قلعه ماکو ۹

حرکت از کنار رود ارس به سوی ایروان و نخجوان در ایران ۱۰

عجایب اوچ کلیسا (سه کلیسا) ۱۰

اوصاف شهر عظیم قره‌باغ ۱۲

اوصاف شهر نخجوان، نقش جهان ۱۳

مرند و تبریز ۱۶

اوصاف شهر مرند باغ ارم مانند تخت خان الوند ۱۷

اوصاف شهر عظیم و قلعه قدیم تبریز دلاویز ۱۹

اوصاف مساجد تبریز ۲۰

مدرسه‌های تبریز ۲۱

دارالحدیث‌های تبریز ۲۱

تکیه‌ها وخانقاه‌های درویشی ۲۱

چشمه‌ها و آب‌های روان تبریز ۲۱

سقاخانه‌های تبریز ۲۱

محله‌های تبریز ۲۲
عمارات اعیان و اشراف ۲۲
کاروانسراهای تبریز ۲۲
خوان‌های خواجگان و سوداگران تبریز ۲۲
بازار و بازارچه‌های تبریز ۲۲
رنگ روی اهالی تبریز ۲۳
ظریفان و اعیان ۲۳
حکیمان و طبیبان تبریز ۲۳
صالحان و مشایخ ۲۳
مصنفین و شعرا ۲۳
آنچه اهل تبریز به تن می‌کنند ۲۴
زبان اهالی تبریز ۲۴
هوای تبریز ۲۴
چاه‌های آب تبریز ۲۴
حمام‌های تبریز ۲۴
صنایع تبریز ۲۵
خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های تبریز ۲۵
گردشگاه‌ها و تفریحات ۲۵
عاشورای حسینی ۲۶
گشت و گذار با خان در نواحی اطراف تبریز ۲۷
مراغه، اردبیل و ایروان ۲۹
اوصاف شهر بزرگ و پایتخت باستانی ایران، مراغه ۲۹
اوصاف تختگاه سابق ایران زمین، قلعه اردبیل ۳۰
اوصاف دریاچه اردبیل ۳۱
سنگی از عجایب خلقت ۳۱
اوصاف شهر و قلعه خوی دلجوی ۳۳
اوصاف قلعه روان (ایروان) آذربایجان ۳۷
ذکر بنای شهر ایروان ۳۷
گنجه، باکو و دربند ۴۱
اوصاف قلعه و شهر عظیم ارس ۴۲

اوصاف قلعه شکی ۴۳
اوصاف قلعه شماخی ۴۴
اوصاف قلعه باکو ۴۶
عزیمت از قلعه باکو به گرجستان ۴۷
اوصاف شابوران ۵۰
اوصاف بندر باب، یعنی شهر باب الابواب، دمیر قاپو (دربند) ۵۰
رومیه، اورومیه، ارومیه ۵۳
اوصاف قلعه قطور ۵۳
اوصاف قلعه ارومیه آذربایجان ۵۴
آلقو، دریاچه ارومیه ۵۴
اوصاف قلعه ارومیه ۵۸
اوصاف شهر ارومیه ۵۹
ستایش دریاچه ارومیه ۵۹
اوصاف قلعه سلماس ۶۰
اوصاف قلعه تسوج ۶۰
قزوین، نهاوند و همدان ۶۳
اوصاف قلعه و شهر قزوین ۶۳
اوصاف شهر نهاوند ۶۴
اوصاف شهر همدان ۶۵
ستایش کوه بیستون عبرت‌نمون ۶۸
شهر همدان و مردم آن ۶۸
زبان و مذهب مردم همدان ۷۰
پانویس‌ها ۷۳

درآمـــد

سیاحتنامه اولیا چلبی، جهان‌گرد معروف عثمانی (۱۶۱۱ـ۱۶۸۲) که حدود ۳۷۰ سال پیش دیده‌های خود را از ده‌ها مملکت و سرزمین جهان آن دوره در یازده جلد به قلم آورده، نکات و تفصیلات فوق‌العاده جالبی درباره بسیاری نقاط ایران آن زمان، زندگی مردم و فرهنگ و زبان آنان دارد که تا کنون عموماً از حیطه توجه ایرانیان به دور مانده‌است.

در رابطه با دوره صفوی، تاریخ‌نویسی ایرانی از قرن بیستم به بعد به خوبی از تواریخ و سیاحتنامه‌های اروپایی استفاده کرده‌اند. اما سفرنامه‌های شرقی مورد توجه چندانی قرار نگرفته‌اند. یک دلیل این امر کم بودن سیاحتنامه‌ها به زبان‌های اصلی خاورمیانه یعنی عربی، فارسی و ترکی است، در حالی که درباره همین دوره می‌توان آثار فراوانی به زبان‌های اروپایی یافت.

چلبی از سیاحان معدودی است که از عثمانی برخاسته، در کشورهای دیگر و همسایه سفر کرده و خاطرات سفر خود را به زبان خود، یعنی ترکی عثمانی ثبت کرده‌است. این در عثمانی مصادف است با زمان سلطان مراد چهارم و در ایران، زمان سلطنت شاه صفی، یعنی مدت کوتاهی پس از عقد قرارداد صلح بین ایران شیعه و صفوی و عثمانی سنی. در ترکیه امروز اولیاء چلبی هنوز معروف‌ترین و محبوب‌ترین سیاح به شمار می‌رود و درباره سیاحتنامه او ده‌ها کتاب و صدها رساله نوشته شده است.

چلبی دو بار (۱۶۴۷ و ۱۶۵۴) به ایران رفته و دیده‌ها و یا گاه شنیده‌های خود را از

شهرها و ولایات گوناگون شمال غرب ایران آن دوران از قبیل تبریز، اردبیل، ارومیه، مراغه، همدان، نخجوان، گنجه، ایروان، تفلیس، دربند و باکو به قلم آورده‌است. در آن دوران هنوز شرق مسلمان تحت حاکمیت دو امپراتوری بزرگ عثمانی و صفوی بود و هنوز قفقاز از ایران جدا نشده بود.

از این خاطرات تنها شرح مختصر سفر تبریز همراه با توصیف بسیار مختصری درباره مراغه، اردبیل و ایروان در سال ۱۳۳۸ از سوی مرحوم حسین نخجوانی به فارسی ترجمه و در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز به چاپ رسید، اما باقیمانده این بخش نسبتاً بزرگ هنوز به فارسی ترجمه و چاپ نشده‌است. ترجمه کامل و مقایسه‌ای انگلیسی مجموعه بخش ایران صفوی از سیاحتنامه اولیا چلبی در سال ۲۰۱۰ توسط حسن جوادی و ویلم فلور انجام شد و از سوی انتشارات «میج» در آمریکا به چاپ رسید.

سلسله نوشته‌های زیر چکیده بخشی از سیاحتنامه چلبی است که مربوط به ایران آن دوره است که از جلدهای دوم و چهارم نخستین نسخه چاپی این سیاحتنامه یازده جلدی گرفته شده که در سال۱۳۲۴ قمری در استانبول به چاپ رسیده است. انتخاب، تلخیص و ترجمه از اصل ترکی عثمانی به فارسی و از سوی عباس جوادی انجام یافته‌است.

پیش از آغاز این سلسله نوشته‌ها ذکر چند نکته را لازم می‌شمارم. چندین نفر از تاریخ نویسان گفته‌اند که ظاهراً چلبی برای تکمیل سیاحتنامه خود، در برخی موارد نه بر دیده‌های خویش، بلکه به روایات و نوشته‌های دیگر مورخین و سیاحان هم تکیه کرده‌است. از سوی دیگر برخی نکات که در این سفرنامه آمده را نمی‌توان بر اساس آثار و شواهد تاریخی که در دست است، تصدیق کرد. ما این بخش‌های سیاحتنامه را که از نظر حجم اثر اهمیت چندانی ندارند، یا در ترجمه خود وارد نکردیم و یا در زیرنویس توضیح دادیم. از سوی دیگر در بعضی جاها (مثلاً ریشه پیدایش شهر ها) تاریخ با اساطیر مخلوط می‌شود. با این همه، این و دیگر روایات و مبالغه‌های افسانه آمیز که برای آثار قدیمی چیزی حیرت انگیز نیست و خود حتی گویای طرز تفکر آن دوران است که دانستنش جالب است، از اهمیت این سیاحتنامه و اعتبار علمی آن نمی‌کاهد. خواننده در خواهد یافت که بخش اعظم این سیاحتنامه هنوز با داده‌ها و دانسته‌های کنونی ما منطبق و از نگاه کسب اطلاعات درباره اوضاع حدود چهارصد سال پیش فوق‌العاده مفید و جالب است.

از سوی دیگر نمی‌توان گذشته مناسبات ایران و عثمانی در آن سال‌ها و جنبه‌های سیاسی و مذهبی مناسبات دو امپراطوری بزرگ دنیای اسلام آن دوره را از نظر دور نگه داشت. چلبی به‌عنوان یک مامور دولت سنی عثمانی همراه با ایلچی (فرستاده) دربار عثمانی به ایران شیعه سفر کرده بود. این دو دولت به ویژه پس از جنگ چالدران و شکست

ایران در آن، برای دست‌کم ۱۳۰ سال در حال نزاع و رقابت سیاسی و مذهبی بودند. زمانی که چلبی به ایران رفت، ایران، شهرهای ارزنجان، دیاربکر و سپس بغداد را از دست داده بود، اما در قفقاز اکثر سرزمین‌های تابع ایران از قبیل نخجوان، ایروان و شیروان هنوز باقی مانده بود. آرامش نسبی در مرزهای دو کشور برقرار بود، اما این هنوز به معنی صلح و آرامش کامل نبود. در نهایت رقابت و خصومت سرسختانه و گاه مسلحانه‌ای که از زمان شاه اسماعیل میان دو کشور شروع شده بود، هنوز مانند آتشی زیر خاکستر ادامه داشت. احتمالاً به همین جهت است که چلبی در این سفرنامه خود قادر نشده‌است احساسات خود درباره مذهب شیعه را پیوسته مهار کند، اگرچه در حفظ و ادای احترام نسبت به ایرانیان مهماندار خود کوتاهی نکرده‌است[1] . از این جهت سیاحتنامه اولیا چلبی را نیز بهتر است مانند هر سیاحتنامه و خاطرات دیگر با کمی احتیاط خواند، اما خواننده این سلسله نوشته‌ها خود درخواهد یافت که مطالعه سیاحتنامه اولیا چلبی درباره ایران، با وجود احتیاطی که باید در مطالعه آن به‌کار گرفت، بسیار آموزنده و جالب است. ما نیز در نقل خاطرات اولیا چلبی، دقت اصلی خود را به مشاهدات مستقیم او و نه شنیده‌ها و یا نظرهای شخصی‌اش معطوف کرده‌ایم.

جا دارد تاکید کنم که مطالعه پانویس‌ها به درک بهتر متن و شرایط آن دوره تاریخی کمک خواهد کرد. در تالیف پانویس‌ها از آثار دیگر و به‌خصوص پانویس‌های ترجمه انگلیسی حسن جوادی و ویلم فلور استفاده شده است. تصویرهای این نوشته از سفرنامه‌های سیاحان اروپایی تا اواخر قرن نوزدهم (موریر، شاردن، بروگش، لبروین و اولیاریوس) است. آنچه که در داخل پرانتز خواهید خواند، توضیحات مترجم است.

عباس جوادی، ۲۰۱۷

Evliya, effendi

اولیا چلبی سیاحتنامه‌سی

Evliya Çelebi seyahatnamesi

مؤلفی :

اولیا چلبی محمد ظلی ابن درویش

ایکنجی جلد v.2

طابعی : احمد جودت

معارف نظارت جلیله‌سنك رخصتیله

ایلك طبعی

درسعاتده « اقدام » مطبعه‌سی

۱۳۱٤

E/8963

شمال
جنوب
ممالك دشت قبچاق
حكومت طوايف ارلشكر
ممالك تركستان
ماوراء النهر
ممالك خطلان
ممالك تخاسان هرات
ممالك تخاسان
ممالك فارس
بحر فارس
بحر محيط عجم
بحر محيط هند
ممالك هند
ممالك مكران
ممالك مكت
قطعة من اقليم حرز نيع العرب
المقياس على اعتبارات المهندسين من الاسلام
فراسخ متقدمين ٢٢ ٤٤ ٦٦ ٨٨ ١١٠
فراسخ متأخرين ١٩ ٣٨ ٥٧ ٧٦ ٩٥
اميال متقدمين ٦٦ ١٣٢ ١٩٨ ٢٦٤ ٣٣٠
اميال متأخرين ٥٦ ١١٢ ١٦٨ ٢٢٤ ٢٨٠
ساعات متخرين ٢٠ ٤٠ ٦٠ ٨٠ ١٠٠
فرسخ فارسي ٢٥ ٥٠ ٧٥ ١٠٠ ١٢٥
اشبو جدولدن بشر درجه مسافه حساب اولنوب ترتيب اولنمشدر
فقد طبعت هذه الخريطة على يد الماهر بعمل الطبع بدار الطباعة المعمورة في سنه اثنى واربعين ومائه والف في البلدة الطيبة قسطنطينية صانها الله عن الآفات والبليه

نقشه عثمانی از ایران در سال ۱۷۲۹ اثر نقشه‌بردار معروف عثمانی ابراهیم متفرقه افندی از کتاب «تاریخ جهان نما» چاپ استانبول

ماکو، قره باغ و نخجوان

پس از پشت سر گذاشتن ارضروم و حوادث قلعه شوشیک[۲] که طی آن شورش بیگ (حاکم) کُرد این قلعه سرکوب گردید، به سوی ملک عجم (ایران) در شرق رو نهادیم و به قریه «گنبد طهمورث» رسیدیم. طهمورث از خان‌های عجم[۳] بود که در جنگ کشته شد و پس از آن قریه «گنبد طهمورث» خراج پرداز هم ایران و هم شوشیکی‌ها شد. از آنجا مدتی از صحرایی لاله زار گذشته به قلعه ماکو رسیدیم.

اوصاف قلعه ماکو

اگرچه از بنای اصلی این قلعه دیگر اثری باقی نمانده، اما می‌گویند که انوشیروان ساسانی آن را ساخته‌است. هنگامی که کردها تابع سلیمان محتشم (سلطان عثمانی) شدند، قلعه ماکو به حاکم کردهای محمودی اهداء شد. اما بعداً ایرانیان حیله‌ای به کار برده، ماکو را از آن خود کردند. زمانی که وزیر اعظم سلطان مراد چهارم، قارا مصطفی پاشا، بغداد را از ایرانیان گرفت، «درنا» و «درتنگ» را نیز جزو سرحدات (عثمانی) کرد و همراه با ملک احمد پاشا، حاکم دیاربکر، به درنا و درتنگ رفت تا مرز با ایران را معین کنند. آنها طبق عهدنامه صلح، قلعه ظالم احمد را در ولایت شهرزور عثمانی ویران کردند. ایران نیز قلعه قطور را در حدود وان ویران کرد. آنگاه عثمانی نیز قلعه ماکو را که در نزدیکی «روان»

(ایروان) قرار دارد[۴] ویران کرده، حاکم آن را به حکمرانی ملازگرد (جنوب غربی ارضروم) منصوب کرد. زمانی که حاکم قلعه شوشیک دست به آشوب زده بود، ایرانیان از فرصت استفاده کرده در طول یک شب سربازان مازندرانی خود را به قلعه ماکو فرستادند و آن را به دست خود گرفتند.

قلعه ماکو در کنار یک رودخانه قرار دارد. پایینش باریک و بالایش صحرایی عظیم است. شکلی مانند قارچ دارد و سر به آسمان کشیده‌است. از هر سو که بنگری، وارد شدن به آن دشوار است. ساختمان‌هایش بر سینه کوه، روی صخره‌ها و بالای همدیگر ساخته شده‌اند و برای رفتن از یک بنا به بنای دیگر از از پل‌های چوبی استفاده می‌شود. یک دروازه دارد. بعد از آن دروازه پلکانی هست که مانند مناره‌ای در درون صخره تراشیده شده‌است. مردم از آن پلکان به بالا می‌روند. هفتصد خانه دارد، اما شهر چندان معمور نیست. سلطان‌نشینی است تابع خان‌نشین ایروان که حدود یک هزار تفنگدار مازندرانی را در آن جای داده‌اند.

حرکت از کنار رود ارس به سوی ایروان و نخجوان در ایران

از ماکو حرکت کرده از روستای «ییلاجق» گذشتیم که تابع قلعه عونیک (آونیک) است و نیم اهالی‌اش ارمنی و نیم دیگرش مسلمان است. مسلمانانش کردهای محمودی هستند. از اینجا به بعد فرستاده خان ایروان، قاسم خان، از ما جدا شده به ایروان رهسپار شد و حقیر همراه با ایلچی (فرستاده) عثمانی از میان کوه‌های شرقی رو به سوی نخجوان گذاشتیم. در این راه نخستین مکانی که دیدیم قلعه قرشی بود که اولین قلعه ایران در آنجا است. فرزند تیمور خان یعنی شاهرخ این قلعه را ساخته و بعداً در زمان حاکم آذربایجان اوزون حسن به تابعیت او در آمده است. این قلعه امروزه جزو خاک ایروان بوده، از شهرهای آذربایجان به شمار می‌رود. قرشی در یک بلندی بنا شده و از آنجا که در کنار رودخانه قرار دارد، هوایش لطیف است و مردمش برنج می‌کارند. ارباب قلعه، حقیر را به خانه خود دعوت کرد و یازده گونه پلو به ما تقدیم کرد با این نام‌ها: آوشله پلو، کوکو پلو، مضعفر پلو (زعفران پلو؟)، عود پلو، شله پلو، خورش پلو، چلو پلو، معنبر پلو، سیر پلو، کوسه پلو (کاسه پلو؟) و دوزن پلو.

عجایب اوچ کلیسا (سه کلیسا)

بنایی است که از دوران انوشیروان مانده‌است. در مرز ایروان قرار دارد. روی کوهی بلند

سه کلیسا و صومعه بزرگ ساخته شده و در هر کدام چند صد اسقف، کشیش و راهب ارمنی وجود دارد. یکی از این بناها در زمان انوشیروان، دیگری در دوره امپراتور بیزانس و سومی از سوی یک بانوی ارمنی ساخته شده‌است. بیش از پانصد راهبه ارمنی در آنجا هستند که جز لوبیا چیزی نمی‌خورند، اما به مسافران و زواری که برای زیارت این سه کلیسا می‌آیند، خدمت می‌کنند و آب، شیر و خوراک می‌دهند. همه ساله چهل تا پنجاه هزار نفر از فرنگستان به زیارت اوچ کلیسا می‌آیند.[۵] بر فراز این کوه چمن‌زاری وجود دارد که همه ساله زوار در آنجا جمع می‌شوند. آنها یک قالیچه قدیمی دارند که آن را روی زمین پهن می‌کنند. آنگاه روی آن قالیچه دیگی می‌گذارند و زیر آن دیگ آتش بزرگی می‌افروزند و هرچه گیاهان و ادویه جات مفید و سالم را که در آن کوه‌هاست، جمع کرده در آن دیگ می‌اندازند و می‌پزند. قالیچه به هیچ صورت نمی‌سوزد. آنگاه آن خوراک را بین حضار تقسیم می‌کنند. بسیاری‌ها این طعام را همچون تبرک با خود به فرنگستان می‌برند.

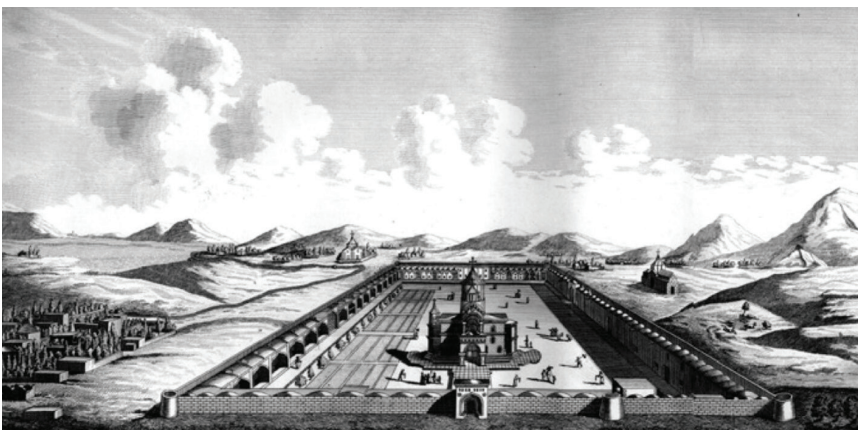

تصویر اوچ کلیسا، از موریر: سفرنامه ایران، ۱۸۱۲

حقیر از راهبان، جویای اسرار این قالیچه شد. گفتند «والله، این همان قالیچه‌ای است که حضرت عیسی هنگام تولد از رحم مادر جدا شده و رویش افتاده‌است. هنگامی که او با دوازده حواری خود از ترس بنی اسراییل در غاری پنهان بود، آنها گیاهان و ادویه جات کوه را جمع کرده، می‌خوردند و هنگامی که بنی اسراییل از او خواستند تا معجزه‌ای از خود نشان دهد، حواریون آن گیاهان را روی این قالیچه پخته، میان بنی اسراییل تقسیم کردند. این قالیچه سپس از او به دست نبوکد نصر (پادشاه بابل) و از او به انوشیروان عادل رسید. او نیز پس از بنای اوچ کلیسا دستور داد همه ساله روی این قالی طعام پخته شده، بین

مردم تقسیم گردد. ما نیز حرمت این قالیچه را نگه داشته هرساله رویش طعام می‌پزیم و سپس قالیچه را پاکیزه کرده، در بقچه‌ها پیچیده و مانند مردمک چشم خود آن را پاسداری می‌نماییم. حتی سلطان سلیمان خان عثمانی نیز هنگام بازگشت از سفر نخجوان روی این قالی دو رکعت نماز خوانده‌است».[۶]

اینها روایات راهبان بود. این قالیچه چیز عجیبی است که نمی‌سوزد. نه حریر است و نه پشم. رنگش سنجابی است و سجاده بزرگی است و بسیار سنگین هم هست. اما به نظر حقیر قاصر این قالیچه را از نوعی سنگ که در جزیره قبرس یافت می‌شود بافته‌اند. آن سنگ را چون بکوبند، مانند کتان نازک شود، وگرنه در اینجا معجزه‌ای درکار نیست.

آنگاه باز به سوی شرق رو گذاشته روستا و گرماب سدرکی (امروزه «سدرک» در نخجوان) را دیدیم که جزو اوقاف امام علی رضا (امام هشتم شیعیان) است. از آنجا به شهر قره باغ واصل شدیم.

اوصاف شهر عظیم قره‌باغ

این شهر را نخست منوچهر ساخته‌است. شهری بسیار قدیمی است. امروزه در خاک نخجوان خان نشینی جداگانه‌است. چندین بار دست بدست گشته، خراب و دوباره آبادان گشته‌است. در زمان سلطان محمود سوم از دست عثمانیان درآمده به دست ایران افتاد. اهالی شهر در مقابل تعمیر و آبادانی این شهر از پرداخت خراج و بدهی‌های دولتی معاف شده‌اند و تنها در سال صد شتر بار اغذیه و حبوبات به شاه ایران می‌فرستند. به گفته مهماندار ما تقریباً ده هزار خانه همراه با باغ و حیاط دارد. هفتاد محراب دارد که چهل تایش مسجد با مناره هستند. خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایش معروف است. هنگامیکه همراه با ایلچی در باغی تفرج می‌کردیم، یزدان قلی نام باغبان آنجا بیست و شش نوع گلابی آبدار به ما نشان داد. گلابی‌های معروف به ملجه، عباسی و اردوبادی و همچنین برنج و پلو و هریسه‌اش لذیذ است. آشپزهایش بس پاک و همه مسلمانند.[۷] به هر حال در میان فروشندگان خوراک و مشروبات، افراد رومی و ارمنی نیستند. همچنین افراد رومی در این مناطق اصلاً یافت نمی‌شوند، مگر آنکه برای تجارت آمده باشند. اما یهود، شیعه، تبرایی و قرایه‌اش بسیار است. اصحاب ملاحده، زنادقه، جعفری، جبری، قدری، حروفی، زمینی[۸] و دیگر فرقه‌های ضاله نیز فراوانند. بعد از دیدن شهر قره‌باغ به سوی قبله رهسپار شدیم تا به نخجوان برویم.

اوصاف شهر نخجوان، نقش جهان

حقا که یکی از شهرهای رنگین جهان است. بعضی‌ها آن را نخجوان و دیگران نخشوان می‌نامند. این شهر آبروی شهرهای ایران زمین است. امروزه خان‌نشین جداگانه‌ای در آذربایجان است و خان آن عساگر بسیاری دارد. اعتمادالدوله و کلانتر و داروغه و قاضی و شیخ‌الاسلام خود را داراست. روایت است که این شهر را شاه افراسیاب ساخته و معمور کرده‌است. اما مغول با عسگران بی‌شمار آمده همه را منهدم کردند. امروزه چهل مسجد، بیست مهمانسرا، هفت حمام زیبا و حدود هزار خانه دارد. باغ و باغچه‌اش کم است و از آن جهت میوه‌اش هم فراوان نیست. شش نوع پنبه دارد با نام‌های: زاغی، منلایی، زعفرانی، لعلی، خاص و بیاض. غله نخجوان مرغوب و جو آن پر قوت است. خربزه‌های پرآب دارد. زیبایانش سپید رو هستند. خلق نخجوان شافعی مذهب، اما در باطن قزلباش است. قسم می‌خورند که شافعی هستند، اما دروغ است، جعفری هستند. وقت اذان اوقات خمسه را رعایت می‌کنند، اما با جماعت نماز نمی‌خوانند. تجار ثروتمندش فراوان است. خلقش اهل عیش و عشرتند.

رعایا و مردم عادی این شهر به زبان دهقانی سخن می‌گویند، اما شاعران عارف و ظریفان ندیم، با ظرافت و نزاکت تمام به زبان پهلوی و مغولی سخن می‌گویند که زبان‌هایی باستانی هستند. اهالی شهر هم چنین سخن گویند: اولاً زبان دهقانی، دری، فارسی و پارسی، غازی و زبان پهلوی. زبان‌های آنها همراه با نام محل‌هایشان ذکر خواهد شد.[۹]

جمله اعیان وکباران‌ده حاضر اولدی . برمجلس سوز وساز اولدی . حسین بایقرالرك حسدینی جلب ایتدی . مکرخان عالیشان صاحب طبع، خوش‌صحبت برجان ایمش . سلطان مراد رابعه بغدادی ویرن (شاه‌صفی) نك خزینه دار باشیلغندن خان اولمش برکرجی پچه‌ایمش . غایت ارسطوتدبیر کیمسه‌در . لقبی (دولت میرزاخان) در . بوباغده بعدالضیافه ابتدا پاشا افندمز طرفندن ایلچیلك ایله‌کلن (آلجه آتلی حسن‌اغا) یه وحقیره بررخلعت فاخره ، اونر تومن حمام بها عباسی ، برآت‌احسان ایدوب کندی ایلچیسنه‌ده خلعت کیدردی . جدی برصاحب کرم خان ایدی . قرق ، اللی قدر دوربین فکرلی علما ندما ومصاحبی ایدیلرکه هربری جمیع فنونده تکمیل نسخ ایتمشدی .

بوشهرك رعایا وبرایاسی دهقانی لسانی اوزره قونوشورلر . اماعارف شاعرلری، ندیم ظریفلری ظرافت ونزاکتله پهلوی ومغولی لساننندن کلمات ایدرلرکه قدیم لسانلردر . شهریلری‌ده بویله کلمات ایدرلر . اولاً دهقانی ، دری ، فارسی ، غازی ، پهلوی لسانیله کلمات‌ایتدکلری محلیله ترقیم‌ایدیله‌جکدر. فارسی لسانی حقنده کمال پاشا زاده مرحوم (دقایق الحقایق) آدلی ائرنده شویله بیوربیور : (قال فی‌تفسیرالدیلمی سأل رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم عن میکائیل علیه السلام هل یقول‌الله تعالی شیئا بالفارسیة ؟ قال نعم یا رسول‌الله یقول فی‌صحف ابراهیم (علیه‌السلام) « چه‌کنم بااین مشت‌خاك ستمکاران خبرآنکه پیارم دهم » وقال‌النبی علیه‌السلام من‌طعن حرکة‌الغازی فهوکافر بالله وقال النبی علیه‌السلام لسان اهل الجنة العربیة‌والفارسیة‌الدریة).

بولسانك بعض معانیسی بیان اولنور

یك	دو	سه	چار	پنج	شش	هفت	هشت	نه
بر	ایکی	اوچ	درت	بش	التی	یدی	سکز	طقوز
۱	۲	۳	٤	٥	٦	۷	۸	۹

چلبی، سیاحتنامه، جلد دوم چاپ نخست، درباره نخجوان و زبان آن

ده ، بانکزده ، دوازده ، سانزده ، چارده ، ایزد ، یزدان ،
اون اون‌بر اون‌ایکی اون‌اوچ اون‌درت الله الله
۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱٤
خدا ، پروردکار ، پیغامبر ـ پیامبر ، نان ، آب ، کندم ، ارزن ،
الله الله پیغمبر اکمك صو بغدای داری
خواب ، ماست ، بیا ، مرو ، پسر ، رو ، بکوی ، ای پدرمن ،
دوش یوغورت کل کیتمه اوغل کیت سویله بابام
ای برادرمن ، کاسه ، کوزه ، سبو ، خنم ، جاروب ، زین ، نمد
قارداشم چناق بارداق دستی کوپ سپورکه اکر کچه
تنك ، تنك ، باردوم ، سینه‌بند ، هاوید ، فتراك ، رکاب ، لکام
داراجق قولاق قوصقون کوملدرك دوه‌سمری ترکی اوزنکی اویان
اقسار ، بشماکند ، تازیانه ، جامه ، پیراهن ، دوردیسه ، کوتلان
یولار اکرم قامچی طون کوملك کتان‌ایکی مطاف‌ایکی
مطرب ، پیله‌ور ، عسلك ، ولیزه ، کوزورد ، سریح ، انکرد
سازچالیجی چرچی مصطکی‌صاقزی قره‌صاقز کونلك بال بال
انکبین ، ابکامه ، باها ، سکبا ، حایکینه ، کاهی ، چنکال خاست
بال اکمك آشی اشلر سرکه‌لی آش قایغنه بولاماج اوماج آشی
لوزینه ، باتله
بادملی حلوا حلواقزانی

همین بنك خورما خورکه درحلواست جای او
همیشه درامان بادا ز طعن صوفیٔ صائم
چودیدم قوت اوشیرین روان ازجان ودل حقا
بکفتم بهراو تاریخ بادا « نعمتش‌دائم ! »

دها نیجه کونه اصطلاح وعبارات واردر . فقط بوقدرکه اکتفا ایتدك .
نواحیلرنده‌اولان ترکمه ، کوك‌دولاق ، موغول‌قومنك بشقه ، بشقه لهجه‌لری
واردرکه ان‌شاءالله محللرنده‌تحریر اولنور . بونچوان صحراسی ونواحیلرنده

سیاحتنامه چلبی، نمونه واژگان فارسی به ترجمه ترکی (۱۶۵۰)

(در همین جا اولیا چلبی در دو صفحه نمونه‌های واژگان و شعر فارسی را که از مردم شنیده و یا خوانده، ذکر می‌کند و در ضمن به نقل از مورخ عثمانی کمال پاشازاده فهرستی از واژگان فارسی و ترجمه ترکی آن می‌دهد که بخشی از آن را در تصویر بالا می‌بینید. آنگاه چلبی اضافه می‌کند:) چندین و چند گونه اصطلاحات و عبارات دیگر هم دارند، اما به ذکر همین قدر اکتفا می‌شود. در دهات دور وبر ما، میان اقوام گوک دولاق[۱۰] و مغول لهجه‌های گوناگونی هم وجود دارند که انشاءالله در جای خود شرح داده خواهد شد. ضمنا در این صحرا و نواحی نخجوان قلعه‌های متین و استوار بسیاری مانند النجاق وان، سران و سوسومارون وجود دارند. جالب است که نام همه قلعه‌های عجم شبیه نام قلعه‌های ایروان، شیروان، همدان، نخجوان، وان آذربایجان و اصفهان است. اما نام قلعه‌های طبرستان مانند بیگ کرمان، چرکز کرمان، یار کرمان و غیره‌است.

در مورد زبان فارسی مرحوم کمال پاشازاده در اثر خود موسوم به «دقایق الحقایق» چنین می‌فرماید: «قال فی تفسیر الدیلمی سَال رسول الله صلی الله علیه و سلم عن میکاییل علیه السلام هل یقول الله تعالی شیا بالفارسیه؟ قال نعم یا رسول الله فی صحف ابراهیم علیه السلام، «چه کنم با این مشت خاک ستمکاران جز آنکه پیام آرم.» قال النبی علیه السلام من طعن حرکه الغازی فهوه کافر بالله و قال النبی علیه السلام لسان اهل الجنه العربیه و الفارسیه الدریه. (ترجمه: در تفسیر دیلمی گفته می‌شود رسول الله (ص) از میکاییل (ع) پرسید آیا خداوند چیزی به فارسی گفته‌است؟ گفت بله، یا رسول الله، در صحف ابراهیم (ع)، «چه کنم با این مشت خاک ستمکاران جز آنکه پیام آورم.» پیغمبر (ع) گفت هر آنکه لسان غازی را ویران کند کافر است و پیغمبر (ع) گفت زبان اهل بهشت عربی و فارسی دری است.»)

سیاحتنامه چلبی، نمونه واژگان فارسی به ترجمه ترکی (۱۶۵۰)

مرند و تبریز

از نخجوان حرکت کرده به سوی تبریز به راه افتادیم و در این مسیر از روستای کسیک کند که مقبره میرزا رضا بن حسین بایقرا در آنجاست، گذشتیم. سر راه شهری را هم دیدیم به نام قره باغ کوچک که آب و هوایش بسیار لطیف بود و گلابی و انار آبداری داشت. در ایران دستکم سه محل نام «قره باغ» دارند. از آنجا پس از گذشتن از رود ارس، به شهر مرند واصل شدیم. در راه مرند از دو قصبه گذشتیم. یکی کرکنه (گرگر؟) بود که ۶۰۰ خانوار

بود و اهالی‌اش کرباس می‌بافند، چرا که پنبه‌زارهای فراوان دارند. آنها قزلباش هستند. دوم قصبه تسوی (احتمالاً طسوج) بود که سه هزار خانوار دارد و آب و هوایش بسیار لطیف و اهالی‌اش خوش‌سیما هستند.

اوصاف شهر مرند باغ ارم مانند تخت خان الوند

خان‌نشین جداگانه‌ای در آذربایجان است. در گذشته‌ها شکارگاه فرزند امیر تیمور، شاهرخ بوده و بعدها دچار صدمه سلطان مراد خان (عثمانی) گشته، اما امروزه به تدریج آبادان می‌شود. میان مرند و تبریز زمینی خشک و خالی وجود ندارد. همه جا مانند گلستان و باغ و بوستان است، اما مرند بازار، مدرسه و مکتب ندارد. این شهر متعلق به منشی خان تبریز است. مردم آن همه شیعه هستند. از آنجا نیز به سوی قبله حرکت کرده، شهر سهلان را دیدیم که خاص خان تبریز است. از آنجا همراه با سوارانی که خان تبریز برای استقبال از ما فرستاده بود، وارد شهر دلاویز تبریز شدیم.

اوصاف شهر عظیم و قلعه قدیم تبریز دلاویز

در مرکز و بازار تبریز چند هزار نفر برای تماشا جمع آمده بودند. دو ساعت تمام طول کشید تا از یک گوشه شهر به سرای خان (دارالاماره) برسیم. خان عالی‌شان شخصاً برای خوش‌آمدگویی از دیوان‌خانه عالی بیرون آمد و از ما استقبال کرد. ضیافت کلانی شد و گفتارهای نیک و هدایای پربها مبادله گردید. آنگاه خان ما را به مهماندار و داروغه کلانتر سپرد و ما برای اقامت به باغ کلانتر رفتیم. خانه ما در آن باغ پر از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های رنگین و زنگین گردید. مدتی بعد خان چهل تومان نقد حمام‌بها، جُبه و جامه زربافت و ده غلام برای خدمت به ما فرستاد. معلوم شد که قانون ایران زمین همین بوده‌است که به همه فرستاده‌های عثمانی ده غلام جهت خدمت می‌فرستند. آنگاه دلالان در شهر سخن پراکنده کردند که ایلچی‌های عثمانی که آمده‌اند، سنی هستند. فرمان شاه و خان چنین است که به خلفای راشدین سخن ناسزا نگویید، اگر سخن ناسزا گویید، خون ناحقتان روان شود. و این مردم ناسزاگویی نکردند. اینان به حضرت ابوبکر و عثمان چندان ناسزا نگویند، لیکن درد سرشان با حضرت عمر باشد و حاشا، در حق اوست که زبان‌درازی کنند.

در زبان مغول نام این شهر را «تیوریس» و به زبان دری «تیوریز» گویند. به دهقانی «تاب‌ریز» و به زبان اصلی فارسی «تبریز» یعنی تب ریزنده گویند. به راستی نیز اگر شخص تب داری به این شهر بیاید، از آبش جان تازه‌ای یابد و همه تب و حرارتش فرونشیند. موسس تبریز خلیفه هارون‌الرشید است. زمانی که همسر او زبیده خاتون آبستن مامون بود،

هارون‌الرشید مبالغ هنگفتی خرج کرده، این شهر را معمور کرد. به همین جهت در زمان خلفای عباسی علمای فارسی به این شهر نام تبریز داده‌اند.[۱۱] تبریز در تاریخ خود بارها تحت حاکمیت و استیلای پادشاهان و سلاطین گوناگون قرار گرفته، گاه آبادان و گاه ویران شده، پس از چندین استیلای عثمانی، بالاخره تحت حاکمیت شاه عباس صفوی قرار گرفته و باز معمور شده‌است.

این شهر تخت (مرکز) آذربایجان است. خان‌نشین است و گاه مرکز خان‌نشین‌ها نیز بوده‌است.[۱۲] ده هزار سرباز دارد. مفتی، شیخ السادات، ملا، کلانتر(شهردار)، منشی، داروغه (رییس پلیس)، قوروجی باشی (رییس نگهبانان دستگاه حکومت)، دیز چوکن آقاسی (رییس غلامان)، چیگ یین آغاسی (رییس زنده خواران)[۱۳] ، یساول آقاسی (رییس نگهبانان)، اشیک آغاسی (رییس تشریفات)، و مهمانداران خود را داراست. این آقاها همه تبریز را ربط و ضبط کرده، عدالت را جاری می‌نمایند. کسی در این شهر قادر نیست به حق کس دیگری تجاوز کند.

اوصاف مساجد تبریز

سیصد و بیست محراب دارد. نوزده تای آن از سلاطین گذشته مانده، پنجاه عدد آن یادگار از خان‌ها و وزرای آل عثمان است. بقیه نیز به همت اعیان و اشراف مملکت ساخته شده‌اند. قدیمی‌ترین آنها مسجد جامع و عظیم زبیده خاتون است که امروزه نام «دمشقیه» دارد. مسجد سلطان محمد شام غازان در گذشته در باغ وسیعی جایگزین بود، اما امروزه در جایی تنگ و تار پنهان است. مسجد شاه ایران زمین شاه امین نشان از طاق کسرا دارد و بنایی عالی است. جمله در و دیوارش سفید رنگ، صیقل دیده و پیراسته است، طوری که کسی که در درون این مسجد باشد، بیرون رفتن نخواهد. اما شیعیان چندان میل به رفتن به این مسجد نمی‌کنند، زیرا در مقابل محرابش خیابانی است که حتی ملک احمد پاشای عثمانی هم در عمرش ندیده‌است. بوی خوش شکوفه‌های گوناگونش دماغ جماعت را معطر کند و آواز پرندگان خوش الحانش حتی جماعت محزون را نیز به تبسم وادارد. در دیار عجم این عمارت را «هشت بهشت» می‌نامند. مسجد سلطان حسن ساخته حکمدار آذربایجان سلطان اوزون حسن است و آرامگاه او نیز که در جنب همین مسجد قرار گرفته‌است. همچنین مسجدهای شاه عباس، شاه اسماعیل، شاه مقصود و چهارمنار را نیز می‌توان شمرد. اما برخلاف مسجدهای روم و عربستان، در ایران، آنچنان مردم زیادی در مساجد بزرگ جمع نمی‌شوند و به صورت جماعت نماز نمی‌خوانند. آنها وقت اذان می‌آیند، نماز خوانده و مسجد را بدون تامل زیاد ترک می‌کنند.

مدرسه‌های تبریز

چهل و هفت مدرسه بزرگ دارد که هنوز همه دارالتدریس‌های معمور و آبادان هستند. بزرگ ترینشان مدرسه شاه جهان (جهانشاه) است. تقریباً بیست دارالقرا (مکتب قرائت قرآن) هم دارد. لیکن حقا که عجم‌ها نتوانسته‌اند قرائت صحیح قرآن را بیاموزند. اکثراً غلط تلاوت می‌کنند.

دارالحدیث‌های تبریز

هفت دارالحدیث دارد. اما علمای تبریز شهرتی در علم حدیث نیافته‌اند. آنان طبق کلام حضرت علی رضی‌الله و دوازده امام رفتار می‌کنند. می‌گویند «قال صلی الله تعالی و سلم...» و آنگاه کلام علی را به صورتی نامعقول نقل می‌کنند. برخی احادیث صحیح را نیز تلاوت می‌نمایند، اما آنچه که مقبولشان است، کلام علی است. چندین هزار کتاب «حدیث مرتضی» دارند.

تکیه‌ها وخانقاه‌های درویشی

یکصد و شصت تکیه دارد که معروف ترینشان اینان هستند: تکیه شمس تبریزی، تکیه بولدق خان، تکیه زینب، تکیه عقیل و تکیه میر حیدر.

چشمه‌ها و آب‌های روان تبریز

شش چشمه روان دارد که سرچشمه همه از کوه سهند است. به غیر از چشمه‌ها، در بیرون و درون شهر نهصد کاریز و قنات وجود دارد.

سقاخانه‌های تبریز

یکهزار و چهل سبیل (سقاخانه) دارد. سقاخانه قل رستم خان، سقاخانه شاه اسماعیل، سقاخانه خدابنده کور، سقاخانه خواجه شاه، سقاخانه رضا و سقاخانه یار علی از مشهورترینشان است.

محله‌های تبریز

در این دیار محله را «دروازه» می‌نامند. حدود یک هزار و شصت دروازه دارد، از جمله: دمشقیه، پل باغ، می‌خواران، رزجو، شتربان، خیابان، سرخاب، امیر قز، سرداب، چهارمنار و میار میار.

عمارات اعیان و اشراف

حدود یک هزار و هفتاد عمارت اعیانی دارد. از آن جمله‌اند عمارت الله وردی خان در محله امیرقز، عمارت رستم خان، عمارت پیر بودان (بوداق؟) خان و همچنین عمارت بند خان در محله ری و عمارت مخصوص خان‌ها در جنب مسجد سلطان حسن.

کاروانسراهای تبریز

تقریباً دویست کاروانسرا دارد، از جمله کاروانسراهای زبیده، جهانشاه، شاه اسماعیل و کاروانسرای دختر جهانشاه یعنی عالم شاه.

خوان‌های خواجگان و سوداگران تبریز

تعدادشان تقریباً یکصد و ده عدد است، از آن جمله: خان‌های مستقیم، فرهادیه، جعفریه، فیروز، گوهر، چیغاله‌زاده پاشا، کلانتر و سایره.

بازار و بازارچه‌های تبریز

تقریباً هفت هزار دکان دارد. هرگونه کالا و جنس در این دکان‌ها به فروش عرضه می‌شود. خواجگان بسیاری در تیمچه‌ها و بازارچه‌های شهرمشغول کسب و کار هستند. یکی از آنها گنبدی عظیم و چهار در آهنین دارد که به بازار باز می‌شوند.

رنگ روی اهالی تبریز

به خاطر آب و هوای لطیف شهر، همه مردم شهر از پیر و جوان سرزنده و تندرست هستند. رنگ روی زیبایانش همچون ورد خندان لعل گون و و دهان ناز پرورشان مانند حقه اسرار بوقلمون است. سپید رو، سیاه خط و خال، خوش‌چهره، اما مایل به کبر و نخوت هستند. معاشرتشان لطیف و گفتارشان شیرین است.

ظریفان و اعیان

تبریز ظریفان و اعیان بسیاری از فرقه‌های ضاله دارد، اما اقوام افشار، دُمدُمی، دُمبلی (دنبلی)، خلج، ترکمه (ترکمان) و گوک دولاق هم بسیارند. آنان همه از راه تجارت، ثروت قارون جمع کرده‌اند و همه شیعه مذهب هستند.

حکیمان و طبیبان تبریز

حدوداً دوازده هزار رگ زن، طبیب، جراح، سرمه کش و چشم پزشک دارد. اما مردم به آنان چندان محتاج نیستند و از این رو این جماعت بیشتر به جمع‌آوری گیاهان در کوه‌ها می‌پردازند.

صالحان و مشایخ

در تبریز بیش از هفت هزار مشایخ صالح، ناصح و واعظ وجود دارد. اصولاً مردم شهر احترام بسیاری به سالمندان فانی نشان می‌دهند و از سخن آنان بیرون نمی‌روند. اما مذهبشان درست نیست.

مصنفین و شعرا

ارباب معارفش هفتاد و هشت نفر است که صاحب دیوان، فصیح اللسان و بدیع‌البیان هستند. یاوری، شابی و صائبی از معروف‌ترین آنان هستند.

آنچه اهل تبریز به تن می‌کنند

اعیان و اشراف شهر سربندی چند رنگ و یا سرخ به سر خود بندند که لفظ «قزلباش» (سرخ سر، دستار سرخ بر سر) هم از همین است. اما بیشترشان آنگونه که میان عجم رایج است، دستار سفید محمدی بر سر پیچند. در راس آن دستار کلاه صفوی نوک تیز بر سر گذارند که به آن «تاج» گویند. تاج علما بیش از دو وجب و تاج عوام یک وجب باشد. اعیان شهر پوست سمور آبی بر تن کنند و عوامش چوخه (لباس عادی پشمین) پوشند.

زبان اهالی تبریز

ارباب فرهنگ و معارف شهر به فارسی تکلم کنند، اما تره (احتمالاً ترکمان، مانند بند «ظریفان و اعیان» در بالا) افشار و گوک دولاق‌هایش لهجه مخصوصی دارند که چند نمونه تقدیم می‌شود: هزه تانمه میشم (هنوز ندیده ام)، منمچون خاطرمانده اولوبدر (از من رنجیده‌است)، دارجنحمشم (رنجیده خاطر شدم)، یارونجشم (دشمن شدم)، آپارکیلن چاقری (شراب را بیاور)[۱۴].

هوای تبریز

سحرگاهان در این دیار باد ملایمی وزد که آن را «نسیم» نامند و به همگان حیات جاودان بخشد. از آن جهت است که در تبریز کسی تب نمی‌کند و سالمندانش تا یکصد و هفتاد سال نیز عمر کنند و هنوز حریفانی اندیشمند چون ارسطو باشند.

چاه‌های آب تبریز

به جز جریان آبی که از نُه کاریز تامین می‌شود، نُه هزار چاه آب هم دارد. اما آب کاریزها گواراتر از آب چاه‌هاست.

حمام‌های تبریز

بیست و یک حمام معروف و پرصفا دارد: حمام پشت کوشک، حمام شیخ، حمام جهانشاه،

حمام دروازه میار میار، حمام دروازه سردرود، حمام دروازه شتربان، سرخاب، ری، شتربان و همچنین حمام دروازه رزجو (ویجویه) و حمام دروازه پل باغ. آب و هوای همه این حمام‌ها لطیف است و دلاک‌هایش جوانان عفیف و پری‌رو هستند.

صنایع تبریز

استادان کاملی که در تبریز در صنعت نقاشی و رسامی، زرگری و خیاطی کار و فعالیت می‌کنند، در هیچ دیار دیگری یافت نمی‌شوند. از محصولات تبریز به‌خصوص پارچه‌های فاخری نظیر حریر، مخمل و «دارایی» (نوعی پارچه ابریشمی) با نام «پارچه تبریز» معروف شده‌است.

خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های تبریز

لواش، نان جو، سنگک، حلقه روغنی، نان گرد سفید (کوکه؟)، چهل نوع پلوی لذیذ، کباب کبک، حلیم وهریسه، ماستابه (آش ماست)، دُلمه و پالوده‌های تازه تبریز معروف است. میوه‌های آبدار و رنگارنگش نیز زبان‌زد است، به ویژه گلابی نجم خلف، گلابی پیغمبر، سیب میلانی، زردآلو، سیب نجم احمدی، انگور خرد دانه، انگور رزاقی و ملکی، زردآلوی طبرزدی، جزیره مجدالدینی و گلابی زنانه. از نوشیدنی‌های مشهور تبریز می‌توان از شیره هفت نوع انگور سلطانی، شراب ناب انگور ملکی، شراب انار، شراب گلنار، آب عسل و برای مردم عادی شراب ارزن و برنج نام برد.[۱۵]

گردشگاه‌ها و تفریحات

کوه سرخاب؛ هنگام نیمروزی اگر به قله اعلای این کوه برآیید، می‌توانید دریاچه اورمیه (رومیه، ارومیه) را نیز ببینید. فاصله این کوه تا تبریز یک فرسخ است. گردشگاه‌های تبریز عبارت از چهل هزار باغ و باغچه و تفرجگاه‌است. معروف ترینشان باغ شاه یعقوب است که در کنار مسجد شاه یعقوب قرار دارد و خان عالی‌شان این حقیر را به آنجا دعوت کرد. چنین باغی در عمرم ندیده بودم. بر سر طاق آن باغ تاریخ بنای این قصر چنین نوشته شده بود: «ایلدی فرهاد ایوان شیرین، سنه ۹۸۳» (سال ۱۵۷۵ م.). به غیر از خیابان شاه صفی که زبان از مدح آن عاجز است، باید از تفرجگاه میدان چوگان سخن گفت. در میانه این

میدان دو ستون چوبی به همدیگر وصل شده‌اند که در بالایش طاسی نقره‌ای گذاشته‌اند. هر روز جمعه نوکران خان در آن میدان هنرنمایی کرده، تیر به سوی آن طاس اندازند و مردم به تماشا پردازند. همچنین به‌خصوص در روزهای نوروز که مخصوص دیار عجم است، میان اسبانی که چهل ـ پنجاه روز به خوبی خورانده و پرورانده شده‌اند، جنگ برپا می‌کنند که تماشای عظیمی است. جنگ شتر، خروس، سگ، قوچ و گاو میش نیز هرکدام تماشای جالبی است.

عاشورای حسینی

هر سال در عاشورا یعنی دهم ماه محرم در همین میدان چوگان مراسم دیگری برگزار می‌شود که در آن هم اعیان و اشراف و هم مردم عادی با خیمه‌ها و اسباب خود جمع می‌شوند و صحبت‌ها و مراسم خاصی برای یادبود شهیدان دشت کربلا برگزار می‌کنند. آنها به همین مناسبت صدها هزار دیگ خیرات عاشورا می‌پزند و به خاطر روح شهدا بین دولتمند و گدا توزیع می‌کنند. همچنین حتی اعیان و اشراف بی‌توجه به مقام و منزلت خود از مشک‌هایی که به گردن آویخته‌اند، آب و یا شربت به پیاله‌های بلور و عقیق ریخته، بین مردم تقسیم می‌کنند. خان شهر نیز که در این مراسم شرکت می‌کند، سراپرده مخصوصی در این معرکه برپا می‌کند که همه اعیان شهر در آنجا جمع می‌آیند. سپس «مقتل الحسین» (احتمالاً روضه الشهدا) تلاوت می‌شود. آن هم شبیه مراسم تلاوت دعا و اشعار «مولود نبی» در بلاد روم (ترکیه) است و به محض آنکه بیان گردید که «شمر لعین حضرت امام حسین مظلوم را چنین و چنان شهید کرد»، از سراپرده منقشی که در آنجا برپا شده، پیکر سفید پوش و سر قطع شده‌ای که نمایانگر امام حسین است و هر دو به خون آغشته‌اند، در برابر چشم حضار نمایان می‌شود. از پی آن پیکر فرزندان امام حمل می‌شوند که چند ده سال پس از هجرت رسول‌الله از تشنگی مرحوم شده‌اند. به دنبال تماشای این صحنه، غریو و فریاد از جماعت می‌خیزد. هر کس دچار وجد و حالتی خاص گشته، مست و مدهوش می‌شود. در آن حالت صدها سلمانی تیغ بر دست وارد صحنه می‌شوند و با تیغ‌های خود به سینه و بازوی هر عاشقی که خواهان ریختن خون خود در راه حسین باشد، شرحه‌ها زده، خون جاری می‌کنند. سبزه‌زار، خون آلود گشته، تبدیل به لاله زار می‌گردد. آنگاه پس از پایان این مراسم، خیرات عاشورا صرف می‌شود و پس از سه روز و سه شب مراسم مقتل حسین به پایان می‌رسد.

گشت و گذار با خان در نواحی اطراف تبریز

در حومه تبریز هفت ناحیه (محال) وجود دارد که هر کدام شامل ده‌ها روستای معمور و آبادان است: یکم، مهران رود که در شرق قرار گرفته و از دروازه تبریز پنج فرسخ فاصله دارد و روت، باسمنج و سعید آباد از دهات آن است. دوم، سردرود که در سمت غرب شهر و به باغ‌های آن نزدیک است. از هشتاد ده تابع این ناحیه می‌توان دوشت، جولان دروق، الفا بندلیس، لاکدرخ (لاکدیرج) و کجاآباد را نام برد. سوم، ناحیه «دیده هر در» (ویدهر) است که به فاصله چهار فرسخ در جنوب غرب تبریز واقع است و بیست و چهار قریه دارد. چهارم، ناحیه ارونق است که یک فرسخ از تبریز فاصله دارد، در غرب شهر قرار گرفته و شامل سی روستا می‌شود. پنجم عبارت است از رودقات که پشت کوه سرخاب و در شمال تبریز واقع است، یک فرسخ از تبریز فاصله دارد و صد قریه را شامل است. ششم جانم‌رود (خانم رود) است که بیست ده را شامل است. هفتم ناحیه بدوستان است که پشت ناحیه رودقات قرار دارد و از هفتاد روستا عبارت است. اگر بخواهیم همه احوال تبریز را نقل کنیم، کتابی ضخیم گردد، چرا که تبریز مشهورترین شهر ایران‌زمین است و خداوند همیشه آن را معمور و آبادان نگه‌دارد.

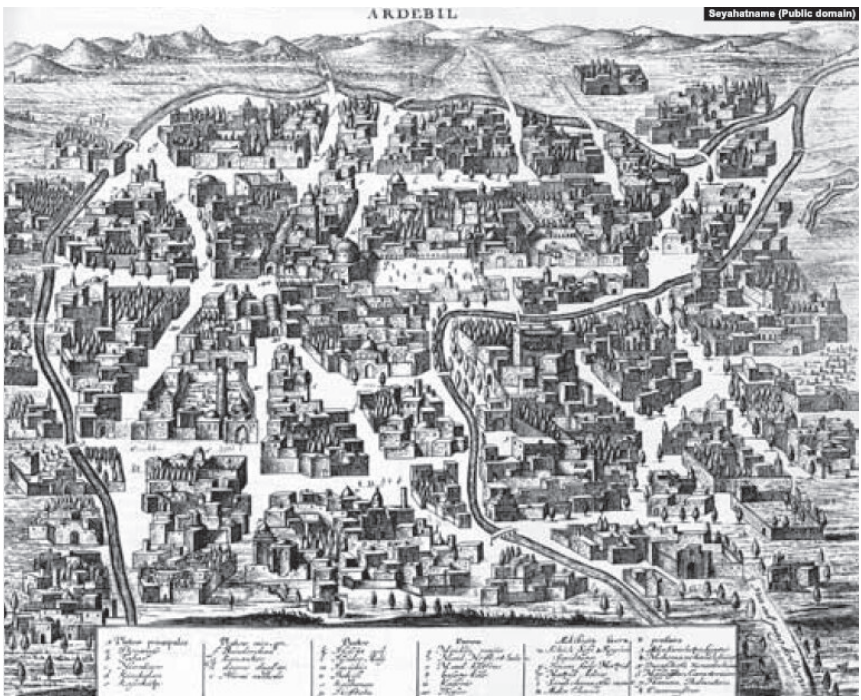

منظره اردبیل در سال ۱۶۳۷

مراغه، اردبیل و ایروان

در پایان دیدار خود از تبریز به شام غازان (شنب غازان، امروزه یکی از محله‌های تبریز) و قلعه «قله» در دامنه کوه ولیان رفتیم که در شرق تبریز قرار دارد. سپس از طریق سردرود، دوشت و چولان دروق رهسپار مراغه شدیم.[۱۶]

اوصاف شهر بزرگ و پایتخت باستانی ایران، مراغه

خان‌نشینی جداگانه در خاک آذربایجان و حدود تبریز است. یک هزار سرباز دارد. قاضی، کلانتر، داروغه و منشی خود را داراست. این شهر نخستین تختگاه (مرکز) آذربایجان است که هوشنگ شاه در ایام قدیم ساخته‌است.[۱۷] بسیاری دانشمندان ماهر دارد. خلق شهر بزاز، حلاج و پای باف (نساج) است. این شهر اگر چه از سوی عسگران سلطان مراد چهارم (عثمانی) ویران شده، اما اینجا و آنجا دوباره معمور می‌گردد. پیش‌تر از این، در دوره خلیفه مروان اموی، تعمیر شده و در آن دوره صاحب هفتاد هزار خانه آباد بوده‌است. هنوز بین شهر و کوه سهند خرابه‌خانه‌هایی که از آن دوران باقی مانده، نمایان است. هفت هزار و یکصد و شصت خانه با بام‌های گلی دارد. در شهر یازده مسجد جامع، شصت مسجد، چهل خان و کاروانسرا، چهل تکیه درویشان، یازده حمام دلگشا و و همچنین سه هزار

دکان هست. مراغه هنگام حمله هلاکو از تبار چنگیز به بغداد که مقر خلیفه مستنصر بالله بود، تخریب و منهدم گردید. کوه سهند که در شمال مراغه قرار دارد، مانع آمدن هوای شمال می‌شود و به همین جهت هوای مراغه سنگین است. آبش از کوهدامن سهند می‌آید و باغ و بوستانش را آبیاری می‌کند. خانه‌های این شهر دارای حوض، فواره و سراپرده‌اند. انگور، انار و سبزی مراغه مشهور است. اهالی آن به غایت سپید رو، زیبا چشم و شیرین سخن‌اند و چهره‌ای نورانی دارند. اکثریت آنان در نهان حنفی مذهب و صوفی مشرب هستند. زنان مراغه اکثراً به زبان پهلوی صحبت می‌کنند.[۱۸] انسان‌های فصیح‌اللسان و بدیع‌البیان در مراغه بسیارند. مراغه هشت ناحیه (محال) دارد که عبارتند از: سراچون، پناچون، درجروت، کاردول، هشترود، به سند، رنگوران و قزل اوزن. این محال‌ها هر کدام ۸۰ تا ۱۰۰ ده دارند که مجموعاً تعدادشان به ۵۶۰ ده می‌رسد و برخی از آنها روستاهایی کلان و شهر مانند هستند که مساجد جامع، حمام، خان، کاروانسرا و بازارها و تیمچه‌های خود را دارند.

آنگاه مراغه را پشت سر گذاشته از طریق روستای تورنا چایری به اوجان رفتیم که شهری است قدیمی در جانب شرقی کوه اوجان (جنوب غرب تبریز). این شهر از جانب هلاکو ویران شده‌است. گویند نخستین بانی اوجان بیژن فرزند کیومرث فرزند گودرز بوده‌است. در گذشته شهری بسیار آراسته بوده، اما با گذشت زمان خراب شده و مردمش به تبریز کوچیده‌اند. پس از دیداری کوتاه از قلعه کهروان به سوی شهر اردبیل رهسپار شدیم.

اوصاف تختگاه سابق ایران زمین، قلعه اردبیل

در عراق عجم قرار دارد. شهری است در خاک آذربایجان که مکان شیخ صفی بوده‌است. دوره‌ای هم بوده که عثمانی‌ها اردبیل را فتح کرده، آن را به یک بیگلربیگی[۱۹] تبدیل کرده بودند. بعدها اردبیل باز به دست «خارجی‌ها» («منحرفین» مذهبی) افتاده، قلعه‌اش خراب و دل مردمش کباب گردید. آنگاه سردار معظم سلطان مراد چهارم (عثمانی)، خسرو پاشا، همدان، درگزین و اردبیل را غارت کرد. دیرتر اردبیل دوباره آبادان شده امروزه خان‌نشینی در حاکمیت ایران است. سه هزار سرباز، داروغه، کلانتر، منشی، قاضی و شیخ الاسلام دارد. از شهر تا کوه سهلان (سبلان) و از هر سوی کوه تا قله آن یک روز راه است. شهر در میانه دشتی وسیع و پرمحصول و در جنب دریاچه‌ای (دریاچه اردبیل و یا خزر) قرار گرفته که همچون آب حیات است. نخستین بنیانگذار اردبیل یکی از پادشاهان هایکانیان (ارمنستان) به نام اردبیل فرزند اردمنی یونانی است.[۲۰] زمانی که حضرت عمر، بصره را

تسخیر کرده رو به سوی دیار عجم گذاشت، قلعه اردبیل به جهت ترس (از حملات عمر) بنا گردید. این اردبیل در ایام قدیم شهری بس وسیع بوده، یک سویش تا به کوه سبلان می‌رسیده‌است. امروزه فاصله بین شهر و کوه دو فرسخ است که با محاسبه یک فرسخ برابر با دوازده هزار گام، این فاصله برابر با بیست و چهار هزار قدم می‌شود. بر فراز قله نهایی کوه، برفی جاودانی می‌درخشد. همه آب‌های اردبیل از این کوه می‌آید. آبش پاک، لذیذ و به غایت آسان هضم است. مردمش اگر هم به ظاهر ادعای شافعی مذهب کنند، آشکار است که در نهان جعفری هستند. فاصله بین اردبیل و تبریز بیست و پنج فرسخ است. هوایش مانند هوای ارضروم است. با وجود زمستان‌های سردش حبوبات و محصولاتش فراوان است و از گندم یک سال حتی به سال بعد هم می‌ماند. از یک دانه حبوبات که کاشته شود، هشتاد دانه حاصل شود. به خاطر سختی زمستان، باغ و باغچه، میوه و سبزه کم دارد، اما گلستان و بوستان مشبک بسیار دارد.

اوصاف دریاچه اردبیل

دریاچه کوچکی است که در آب حیات بخش آن هر گونه ماهی یافت می‌شود. در شرق این دریاچه تبریز و در فاصله یک فرسخی غرب آن اورمیه قرار دارد.[۲۱] میان اردبیل و این دریاچه روستاهای معمور و آبادان قرار گرفته‌اند. تجار و ماهیگیرانی که با قایق خود روی این دریاچه به صید ماهی می‌پردازند، کالای خود را به نقاط گوناگون و به ویژه به رومیه (ارومیه)، دُمدُمی و دُمبلی[۲۲] برده و می‌فروشند. گرداگرد این دریاچه از دریاچه وان بزرگ‌تر است. دور زدن آن با پای پیاده دستکم ده روز طول می‌کشد. آب دریاچه وان مانند سم هلاهل تلخ است، اما آب این دریاچه همچون آب حیات شیرین است.[۲۳] عمق آن برابر با هفتاد قُلاج (درازای دو دست) است. این دریاچه در همان شبی پدید آمد که حضرت رسول اکرم از رحم مادر مشتق شد و همزمان، طاق کسرا، بت‌های مکه و ایاصوفیه به لرزه درآمده، ترَک برداشت. چهل و پنج رودخانه کوچک و بزرگ از چهار سو به‌این دریاچه می‌ریزند. بزرگ‌ترین آنان رودخانه سهلان (سبلان) است که اردبیل را آبیاری می‌کند و سپس به‌این دریاچه می‌ریزد. رودخانه کهران نیز به‌این دریاچه می‌پیوندد.

سنگی از عجایب خلقت

در خارج از شهر اردبیل سنگی وجود دارد بزرگ، سیاه، گِرد و سنگین‌تر از آهن. وزنش

تقریباً سه قنطار[۲۴] است. سنگی است صیقل‌یافته و درخشان. کاهنان باستان روی این سنگ چیزهای زیادی به خط عبرانی نوشته و صورت انسانی را نقش کرده‌اند که دستانش را گشاده و رو به آسمان گرفته‌است. هنگامی که در اردبیل باران رحمت نازل نمی‌شود، اعیان و اشراف، خرد و کلان این سنگ را غلتانده به شهر می‌آورند. از عظمت خداوند، سه روز و سه شب باران نزول می‌کند و آب رحمت مزرعه‌ها، دهات و قصبات را آبیاری می‌کند. آنگاه سنگ مزبور را باز به جای خود برمی‌گردانند و باران قطع می‌شود. عجیب است که هر قدر این سنگ به شهر نزدیک‌تر می‌شود، باران نیز به همان درجه شدت می‌گیرد. در آن حال اهالی اردبیل از فرط باران چشم گشودن نتوانند. هنگامی هم که سنگ را به خارج از شهر و به جای قبلی خود می‌برند، دریاچه اردبیل به طغیان آمده ولایت را در خود غرق می‌کند.

هنگامی هم که این سنگ را بلند کرده از جای همیشگی‌اش، به جای دیگری منتقل می‌کنند، سنگ عظیم و چهارگوشه دیگری در جای آن ظهور می‌کند که روی آن هم چیزهای بسیاری به خط عبرانی و سریانی نوشته شده‌است. روی این سنگ چهار گوشه دوازده سوراخ است. تا بازگردانیدن آن سنگ نخست از هر سوراخ این سنگ دوم جویباری جاری می‌شود. حتی با بازگردانیدن سنگ نخست آن جویبارها قطع نمی‌شوند. برخی علمای اردبیل می‌گویند که این سنگ همان سنگی است که حضرت موسی در «صحرای تیه» با عصایش دوازده بار بر آن زد و دوازده جویبار جاری شد و به آیه «فاضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنا عشر عینا» اشاره می‌کنند. لیکن به نظر اهالی اردبیل این سنگ از طلسم‌های جد شاهان ایران، شیخ صفی بوده که به مرتبه قطب اکبر نایل شده بود.

و بالاخره از آنجا که در اردبیل گربه‌ها زیاد نیستند، موش فراوان است. جامه و خرقه پشمینه اردبیلیان از بلای موش‌ها پاره پاره شده‌است. از این روست که در شهر گربه مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد. حتی دلال‌های گربه نیز هستند که با این کار مشغولند. گربه‌ها را در قفسی نهاده، می‌فروشند. به ویژه گربه‌های دیووریگی (در شرق آناتولی) بسیار مقبول هستند و من دیدم که دانه‌ای به صد «قروش» فروخته می‌شدند.[۲۵] اما باز هم گربه در این شهر زیاد یافت نمی‌شود. دلال‌های گربه هنگام فروش گربه این اشعار را می‌خوانند:

ای طالبان مرابه / صنوره سیاره
مودبه و هرابه / مونسه و طرابه
سراقه دکل، غمخواره / فاره یه ویرمز چاره[۲۶]

پس از این دیدار از اردبیل و زیارت آرامگاه شیخ صفی الدین که نخستین شاه ایران و توران است[۲۷] و صدها درویش تربه دار و اوقافی عظیم دارد، باز عازم تبریز شدیم تا از آنجا از راه خوی و بهستان به ایروان برویم. در تبریز خان عالی‌شان شهر ما را به گرمی پذیرفت

و هدایای بسیاری به ما و پاشای عالیقدر ارضروم داد. روز بعد خان عالی‌شان با سربازانش سوار اسب شد و ما را به محله‌ای به نام عین علی در نزدیکی تبریز برد و ضیافتی به افتخار ما داد که به تعریف نگنجد. سپس به عنوان خرج راه پنج تومان عباسی به حقیر و بیست تومان آقجه و هدایایی همچون پارچه مخمل و اطلسی و دستاربه همراهان حقیر احسان داد. آنگاه سیصد مرد قوی‌هیکل اسب‌سوار و «یساول آقاسی» (رییس نگهبانان) را با من همراه کرده به او فرمود: «ای یساول آقاسی، برادر من اولیاء آقا را از همان راه‌های آبادانی که قیصر روی زمین، مراد خان چهارم (عثمانی) از ایروان به تبریز آمده بود، راهنما شو و کاروان او را به نحو احسن نگهبان باش.» آنگاه روبوسی و خداحافظی کردیم. آنها به تبریز بازگشتند و ما راهی ایروان گشتیم.

ابتدا به صوفیان آمدیم که در گذشته قصبه‌ای بزرگ بوده، اما بعدها از سوی قوم مغول و سپس به دست سلطان مراد چهارم (عثمانی) حتی به صورتی شدیدتر تخریب شده‌است. هر سال در اینجا در ماه عاشورا به چند صد هزار نفر خیرات عاشورا داده می‌شود، جماعتش در باطن همه شافعی، برخی نیز حنفی هستند.[۲۸] از آنجا به قلعه خوی آمدیم.

اوصاف شهر و قلعه خوی دلجوی

خان‌نشین جداگانه‌ای در خاک آذربایجان و صاحب تقریباً یک‌هزار سرباز و همچنین کلانتر و داروغه، قوروجی (رییس نگهبانان،) دیز چوکن (رییس غلامان) و مهماندار خود است. خوی در غرب شهر ممند (مرند) و ده فرسخی آن است. قلعه خوی در صحرایی مسطح قرار گرفته و به شکل مربع است. در داخل قلعه یک هزار نفر جمعیت، صد خانه و یک مسجد وجود دارد. خندق‌های اطراف قلعه چندان عمیق نیستند. دو دروازه دارد. یکی به جانب جنوب است و دروازه تبریز و دومی به جانب غرب است و دروازه مرند نام دارد. درون قلعه یکصد و بیرون قلعه هفت هزار خانه، هفتاد محراب مسجد و دو حمام است.

محیط شهر حدود سیزده هزار قدم است. بانی قلعه فرهاد پاشا و بانی شهر قدیم خوی حیدر شاه‌است. خوی چندین بار تخریب شده‌است. از خرابی ناشی از سلطان مراد چهارم (عثمانی) به‌این سو به تدریج آباد می‌شود. محصول صحرای خوی برنج دانه دار است. هوای شهر به گرما متمایل است. پنبه و انگور آبدار دارد. رودخانه خوی از کوه سلماس سرچشمه گرفته به رود ارس می‌ریزد. باغ و بوستان و گلستانش مشهور است. میوه مشهورش عبارت از گلابی پیغمبر است. به خاطر آب و هوای مساعدش، رنگ و روی خلق خوی سپید است. برخی مورخین به‌این شهر نام ترکستان، افشارستان و یا

ایرانستان داده‌اند. یکصد و هشتاد قصبه آبادان دارد. اهالی آن اکثراً سنی شافعی هستند. از آنجا که اهالی‌اش ریش بلند می‌گذاشتند، شاه اسماعیل از آنها «خراج طول ریش» (طول ساققال) می‌گرفت. از دوره شاه صفی به بعد این خراج لغو شده‌است. اگرچه باز ریش بلند می‌گذارند، اما خراج نمی‌پردازند. آنگاه پس از دیدار از قصبه‌های بهستان و چورس (در نخجوان) و سپس قره چبوغ، مللی روان، اوشارلی و شورکلی و بعد سیف الدین وارد حوالی و شهر روان (ایروان) شدیم.

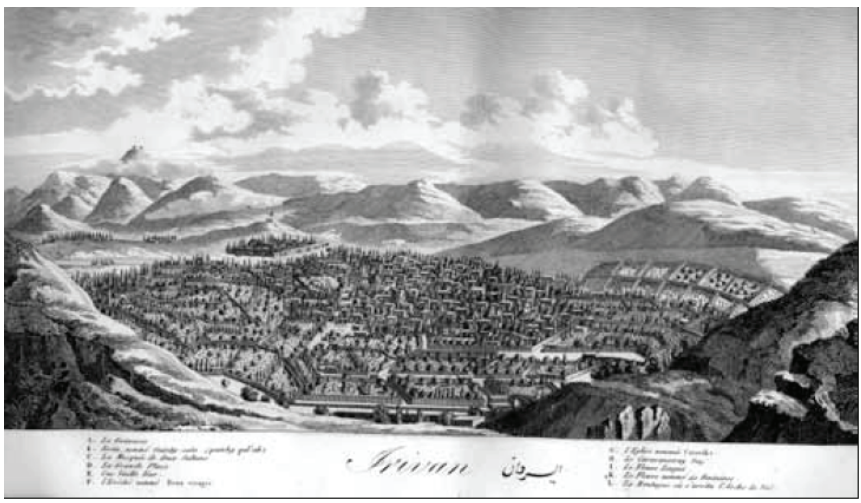

منظره ایروان

اوصاف قلعه روان (ایروان) آذربایجان[۲۹]

در دروازه‌ایروان به سرای (دارالاماره) خان شهر رفتیم که تهی بود و آدمیزادی در آنجا نبود، چونکه خان ایروان برای شرکت در عروسی خواهرش که با خان یاکو/یاقو (باکو) ازدواج می‌کرد، به آنجا سفر کرده بود. کدخدای سرای خان ما را در آن قلعه جابه‌جا کرد و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های ما را فراهم کرد. ما نیز هدایای خان تبریز را که به خان ارضروم داده بود، به آن شهر فرستاده و خود پس از مدتی استراحت به تماشای شهر ایروان پرداختیم.

ذکر بنای شهر ایروان

(در اینجا چلبی مانند خاطرات خود از اکثر شهرهای دیگر آذربایجان، ابتدا به شرح تاریخ کشاکش‌های نظامی بین ایران و عثمانی بر سر ایروان می‌پردازد که بالاخره پس از فراز و فرودهای بسیار تحت حاکمیت ایرانیان قرار گرفته بود. آنگاه چنین ادامه می‌دهد:) پس از جنگ‌ها، هجوم و گریزها، خرابی‌ها و دست بدست شدن‌های بسیار، قلعه ایروان به دست مرتضی پاشای عثمانی می‌افتد، در حالی که شاه عجم با صد هزار سرباز خود آمده قلعه را محاصره کرده و امان آن را سلب می‌کند. پس از هفت ماه محاصره، مرتضی پاشای عثمانی انگشتر الماس خود را بلعیده، مرحوم می‌شود. صبح روز بعد عساکر عثمانی از قلعه بیرون آمده، امان می‌طلبند و قلعه را به ایرانیان تسلیم می‌کنند. اما هنگامی که عسگرهای

عثمانی در حال ترک قلعه بودند، سربازان قزلباش به آنان حمله کرده، برخی از آنان را شهید می‌کنند، در حالی که برخی دیگر از عساکر گریزان شده، خود را به رود ارس می‌اندازند. از آنها عده‌ای خود را از آب بیرون کشیده، به قلعه‌های قارص و بایزید (در عثمانی) می‌رسانند و خلاص می‌شوند. سلطان مراد خان چهارم (عثمانی) با شنیدن این خبر الیم کمر همت بسته، کوشش می‌کند که بغداد بهشت آباد را از دست عجم رها کند. چنین شد که از سال ۱۰۴۵ (۱۶۳۵ میلادی) به بعد ایروان به دست ایران افتاد و آباد و معمور گشت. لیکن از آنجا که حصار قلعه تنها یک لایه است، تحمل چندانی به هجوم شدید ندارد. هنوز هم در دیوار و بدنه آن آثار توپ‌های مراد خان چهارم نمایان است. در جانب رودخانه زنگی، خندقی در بیرون حصار نیست، اما در جانب جنوب، شرق و شمال، خندق‌هایی هستند که چون در زمین آبی ساخته شده‌اند، عمق چندانی ندارند. شهر سه دروازه قدرتمند و آهنین دارد. دروازه تبریز در طرف جنوب و دروازه میدان به سوی شمال باز می‌شود که به‌این «دروازه ییلا» هم می‌گویند. میدان چوگان نیز در همین طرف است. یک دروازه دیگر هم به فارسی «دروازه پل» نامیده می‌شود. صد پاره توپ خرد و کلان نیز از دوره عثمانی به جا مانده‌است. دیگر آلات و ابزار جنگی این قلعه حد و حساب ندارد. از آنجا که این شهر سرزمین آذربایجان محسوب می‌شود، به دست عجم افتاده‌است. سه هزار تن نیروی مسلح قلعه، سه هزار سرباز خان عجم و هفت هزار سرباز ایالت در شهر موجود است. ایروان چندین بار مرکز چندین خان‌نشین و مقر بیگلربیگی شده‌است. قاضی، ملا، شیخ شریف، کلانتر، داروغه، منشی، یساول آغاسی و قوروجی باشی (رییس نگهبانان) ، ایشیک آقاسی (رییس تشریفات)، دیز چوکن آقاسی (رییس غلامان) و مهماندار و شهبندر(رییس تجار) خود را داراست. در شهر حدود یکهزار و شصت خانه گلی موجود است. آبادترین آنها سرا و دارالعماره خان است که امیر گونه آن را ساخته‌است. در جنب غربی این دارالعماره دارالضرب شاه وجود دارد که در آن سکه عباسی و بیستی می‌زنند. محله آنسوی دروازه ییلا، شهر قدیم نام دارد که دارای یک کاروانسرا، مسجدی بزرگ و یک بازار است.

سخن کوتاه، درون و بیرون بازارهای شاهی، زیباست. در همان اول پل، باغ خان قرار دارد که آن هم دارای مسجد و حمام و خان و بازار خودش است و به شهر دیگری می‌ماند. در سال ۱۰۴۵ (۱۶۳۵ م.) یعنی هنگامی که ایروان به دست ایرانیان افتاد، آنها در طرف شرق شهر یک دیوار سه لایه کاهگلی ساختند که از سنگ هم محکم‌تر است.

در حالی‌که حقیر مشغول تماشای ایروان بود، چاپار خان آمد که مرا به مهمانی خود (در باکو) دعوت می‌کرد. کدخدای قلعه به حقیر ده تومان بابت خرج راه داد. حقیر نیز پس از تدارکات لازم همراه با چهل نفر از توابع و سربازان خود به سوی باکو حرکت کردیم.

منظره شهر دربند در سال ۱۶۳۷

گنجه، باکو و دربند

از ایروان در امتداد رود زنگی به سوی شمال روانه شدیم و از صحراهای برنج زار گذشتیم تا به روستای خواجه باغی رسیدیم که خاص خان ایروان است. روستایی است آباد با پانصد خانه، مسجد و حمام. سپس راهمان را باز به سوی شمال ادامه دادیم تا به ده دمیرجی حسن رسیدیم. اینجا در ایام قدیم شهر ترکمانان بوده و امروزه در فصل زمستان محل قشلاق آن‌هاست. باز به جانب شمال رفتیم تا به شهر گنجه واصل شدیم.

اوصاف قلعه گنجینه راز، شهر عظیم گنجه دلنواز

این شهر در سال ۱۰۱۴ (۱۶۰۵ م.) به زور فرهاد پاشای عثمانی از دست شاه طهماسب صفوی درآورده شد. ولی عجم‌ها با سربازان بسیاری شش ماه تمام شهر را در محاصره نگه داشتند و چون کمکی نرسید، غزات مسلمین (عثمانی‌ها) به ناچار آن را تسلیم کردند. هنگام ترک گنجه، همه عساکر عثمانی به دست عجم‌ها شهید شدند. سلطان محمد سوم عثمانی از این حالت بسیار خشمناک شد، اما شهر همچنان در دست عجم باقی ماند. هنوز در خارج از شهر، گورستان دوازده تن از آن شهدای عثمانی دیده می‌شود که نام «مراقد شهدای روم» را گرفته است. خود گنجه شهری است معظم، اما شاه (ایران) قلعه آن را منهدم کرده است. گنجه شهری است دارای شش هزار خانه، باغ و باغچه، مسجد و خان، عمارت و حمام و بازار. قبله‌اش رو به سوی کوه‌هایی است که سر تا سر پوشیده از باغ‌هاست. ابریشم توت گنجه بسیار مشهور است. هفت ناحیه (محال) دارد.

محصول اصلی گنجه عبارت از پنبه، برنج و حریر است. نعل اسب و عموماً آهن گنجه نیز همانند ابریشم آن معروف است. خان‌نشین است. سه هزار سرباز دارد. منشی، کلانتر، داروغه، قاضی و حاکم خود را داراست. هنگامی که عثمانی برای نخستین بار گنجه را گرفت، حاکم آن خادم حسن پاشا برادرزاده شاه طهماسب، حیدر میرزا را گروگان گرفته، به آن طریق پیمان صلح بست.

بر سر راه به سوی قلعه شکی از روستای مسلمان نشین مکوچرود (مینگه چویر؟) گذشتیم که در سوی دیگرش روستایی ارمنی نشین بنام «کندره» قرار داشت. از آنجا به قلعه ارس آمدیم.

اوصاف قلعه و شهر عظیم ارس

این قلعه در ایالت شیروان دیار عجم قرار دارد. کیومرث شاه در ایام قدیم آن را ساخته است. در سال ۹۹۵ (۱۵۷۷ م.) لالا قره مصطفی پاشا از وزیران سلطان مراد خان سوم (عثمانی) آن را فتح کرد. آنگاه چهل هزار سرباز عجم قلعه را محاصره کردند.[۳۰] جنگ خونینی میان آنها درگرفت و همان لالا مصطفی پاشای نامدار به قوای عجم هجوم برده، سی هزار تن از آنان را به خاک ذلت نشاند. سردار عجم‌ها، امیر خان، گرفتار شد و مابقی جنگندگان دین برگشته او شامل ترکمن، گرجی و گوک دولاق پا به فرار گذاشتند. آنان نیز هنگام فرار در کنار رودخانه «کور» گرفتار عساگر شیروان و کدخدای عثمان پاشا گشته، همه هلاک گشتند. بسیاری از آنان نیز از ترس شمشیر عثمانی روی پل شهر جمع آمدند که در نتیجه آن، پل فرو ریخت و همه آنان غرق شدند. آنگاه چون سردار معظم (لالا پاشای عثمانی) دید که آن منطقه میان گنجه و شیروان اهمیت بسیار دارد، در همان جا شهری برپا کرد با دیوارهای محصور با خندق‌های بسیار و محیطی برابر با نُه هزار قدم که آب و هوایی بسیار لطیف دارد. او حکومت این شهر را که در دامنه کوه رعناشاه قرار دارد، به قیطاسی بیگ سپرد که در حرم مراد خان عثمانی نشو و نما یافته است. شهر ارس تقریباً ده هزار خانه کاهگلی و چند مسجد به نام سلطان مراد و فرهاد پاشا و قره سنان پاشا دارد. نام شهر (ارس) به فتح الف و ران و سکون سین است، اما ترکمن‌های عجم و قوموق‌های داغستان آن را «آرش» گویند. این شهر در دوران سلطان مصطفی خان باز تحت تسلط عجم قرار گرفت. چهل محله و چهل محراب و یک تکیه، همچنین شانزده حمام و هشتصد دکان دارد. زنان آن از دختران قبایل گرجی، دادیان، آچیق باش و شاوشاد زاده شده‌اند. به خاطر آب و هوای لطیفش، مردم شهر بسیار زیبا هستند. قبایل ترکمن جهت ییلاق به کوه‌های این

شهر می‌آیند. ارس، خان‌نشین بزرگی میان داغستان و گرجستان است. داغستانی‌ها گه‌گاه به این شهر هجوم می‌کنند. اما شهر ارس تحت حاکمیت خان شهر است که سه هزار سرباز، قاضی، منشی و دوازده حاکم دارد. از آنجا پس از گرفتن هدایای بسیار از خان شهر، همراه با دویست رفیق تفنگ انداز مازندرانی رو به جانب قلعه شکی گذاشتیم.

اوصاف قلعه شکی

این قلعه را الکساندر نام شاه شوشاد گرجستان در ایام قدیم ساخته و بعد داغستانی‌ها آن را تصرف کردند. بعد عثمانی آن را متصرف شده و سپس در زمان مصطفی خان عثمانی به دست عجم افتاده است. خان‌نشینی جداگانه است. تقریباً یک هزار سرباز دارد. قلعه‌ای سنگین و خوش منظره در ایالت شیروان است. دو دروازه با نام‌های گنجه و شیروان دارد. سه هزار خانه و هفت مسجد دارد. از آنجا حرکت کرده، از روی پل «عثمان پاشا» که بر رودخانه قابور ساخته شده، گذشته و به محلی به نام «قیون کچیدی» (گذرگاه گوسفند) رسیدیم. در آنجا در زیرزمینی دیدیم که استخوان‌های انسان‌های بسیاری پشته‌پشته روی همدیگر انباشته شده‌اند. از رفیق همراهم علی آقا جویا شده، گفتم «این‌ها چه باشد؟» گفت: «اینجا میدان جنگی بود میان سردار مراد خان سوم، لالا مصطفی پاشا، از سویی و بیست هزار سرباز از خان نشین‌های ایرانی تبریز، مغان، لور (احتمالاً خان‌نشین لوری در قره باغ)، نخجوان، قره باغ، قزان و قزاق که تحت اداره خان‌های این مناطق قرار داشتند. در مقابل آنان، از یک جانب اوزدمیر اوغلو (پاشای عثمانی) و از جانب دیگر حاکم حلب، محمد پاشا، و متصرف ایالت مرعش (ماراش کنونی) مصطفی پاشا در آنِ واحد هجوم کرده، در قدم نخست ده هزار سرباز ایرانی را کشتند. مابقی آنان یعنی ده هزار سرباز دیگر در همین محل «قیون کچیدی» مانند مور و ملخ به رودخانه افتاده، غرق شدند. نتیجه آن شد که در این جنگ عظیم چهل هزار شاهسون از تیغ لالا مصطفی پاشا گذشتند. گور به گور شود عثمانی! این استخوان‌ها باقیمانده آن شاهسون‌ها هستند ...» رفیق راه من این کلمات را بیان کرده، برای روح کشته‌شدگان آن جنگ فاتحه خواند.

از آنجا هم گذشته به ناحیه‌ای به نام محمود آباد آمدیم که در دشتی وسیع قرار دارد و عبارت از دویست روستاست و هر روستای آن به اندازه یک قصبه است. رعایای این دهات عبارت از طایفه‌های ارمنی، گوک دولاق، ترکمن، مغول و قوموق هستند. قوم دیگری هم هست که به آنها «ایت تیل» (به مغولی: سگ زبان) گویند، چرا که هنگام جنگ آوازهای کریهی از خود درآورند. در همانجا یعنی در حدود میان سرزمین عجم و داغستان قوم

دیگری نیز زندگی می‌کند به نام «قیتاق» که تعدادشان حدود ده هزار نفر است. قیتاق‌ها گاه برای خرید و فروش به شهرهای ارس و شکی می‌آیند. انسان‌هایی با چهره‌ای عجیب و جثه‌ای سهمگین هستند. آنها شعبه‌ای از قوم مغول و یا اوغوز هستند که اصطلاحات خاص خود را دارند. این قبیله اصلاً مغول‌های تُرک هستند که از ماهان (در آسیای میانه، احتمالاً نزدیکی مرو) آمده‌اند و به زبان مغولی تکلم می‌کنند. مغولی نیز ترکی است.[۳۱]

از آنجا نیز باز به سوی شمال حرکت کرده، به شهر نیازآباد رسیدیم. این شهر در حدود شیروان قرار دارد. در ایام باستان، یزدجرد آن را ساخته است. در گذشته شهری بزرگ بوده، اما بعد مغول‌ها، قوموق‌های داغستان، قیتاق‌ها و دیگران دست به دست هم داده شهر را خراب کردند. دیرتر سردار معظم سلطان مراد خان سوم (عثمانی) پس از قشلاق کردن در این شهر به سوی شیروان حرکت کرد، اما پیش از ترک نیازآباد، قلعه آن را به خراب آباد تبدیل کرد. امروزه مرز میان عجم (ایران) و داغستان است. حدود چهل محراب و چهل محله دارد. زیارتگاه «اوشار بابا» (افشار بابا) در همین جاست. این ذات از خلیفه‌های جد اعظم ما، تُرک ترکان، حضرت خواجه احمد یَسَوی بود.[۳۲] از آنجا که عجم‌ها به این ذات و طریقت او اعتقاد دارند، تکیه او بیش از یکصد فقیر دارد. هرآنکه به تکیه رفت و آمد می‌کند، مشمول نعمت آن می‌گردد. مرقد اوشار بابا زیارتگاه عام و خاص است. اکثریت اهالی این شهر حنفی مذهب هستند، زیرا این شهر در ایالت شیروان قرار دارد و این ایالت هفتاد سال تحت حاکمیت عثمانی مانده است.[۳۳] سپس به شهر شماخی واصل شدیم

اوصاف قلعه شماخی

نخستین بانی شماخی، یزدجرد است که از شاهان قدیم ایران زمین بود. چهل خان‌نشین، چهل ناحیه، هفتاد قلعه و یکهزار و سیصد روستای آباد دارد. در زمان سلطان سلیمان عثمانی، شماخی تسلیم عثمانی گشت. اما شاه طهماسب این قلعه را هفت ماه محاصره کرد و بالاخره تسلیم گرفت و حکومتش را به برادر خود القاص میرزای صفوی سپرد. پس از مدتی القاص میرزا از رفتار برادرش شاه طهماسب مشکوک گشت و در سال ۹۵۴ (۱۵۴۷ م.) به عثمانی پناه برده، تابع سلطان سلیمان شد. شماخی چندین بار بین عجم و عثمانی دست به دست گشته، در نهایت در حاکمیت عجم ماند. مساجد بسیاری دارد که برخی به سبک عثمانی است. اکثر جماعتش سنی مذهب‌اند. خاکش بسیار پر محصول است. برنج، پنبه و انگورش زبانزد عام و خاص هستند. هفت روز مهمان تقی خان، خان شماخی بودیم. انسانی صاحب طبیعت، فارسی خوان، مرد میدان و صاحب اذعان بود.

در آنجا هزار اسب سوار در اختیارمان گذاشته شد، تا به باکو رفته در جشن عروسی خان باکو شرکت کنیم.

منظره شماخی، سال ۱۶۳۷

باز به راه افتاده در یکی از روستاهای شهر شابوران به نام «رکال» توقف کردیم که گرچه در نزدیکی شماخی است، اما تابع ایالت باکوست. مردم آن اکثراً ترکمن‌های سنی هستند. در امتداد رودخانه رکال غذا صرف می‌کردیم که دیدیم از جانب دریای خزر گروه کثیری سرباز اسب سوار پیدا شدند که به سوی ما می‌تاختند. بعد دیدیم که این دسته شامل روسای خان نشین‌های ایرانی گنجه، ایروان، باکو، مغان، گیلان و لور است که در معیت بیش از ده هزار اسب سوار از طایفه‌های ترکمن، مغول، قوموق، قالموق، کودک، مغان و قوزان همراه با طنین کوس افراسیاب و نفیر خاقان به سوی ما تازان و روان هستند. خان شماخی از میان آن همه اسب سوار بیرون زده با اسب خویش به سوی حقیر آمد و به من گفت: «هی اولیاء آقا، ببینید، خان ایروان هم می‌آید.» خان نزدیک‌تر شده، به حقیر دست داد. آنگاه با خان‌های ایروان و گیلان هم سلام و علیک و روبوسی کردیم. تا رسیدن به قلعه باکو سه ساعت طول کشید و در آن فرصت ما با همدیگر همصحبت شدیم. هنگامی که به قلعه باکو نزدیک شدیم، از برج و باروی قلعه و از قله‌های لب دریا آنقدر توپ شادمانی

منفجر کردند که شهر بزرگ باکو همچون مرغ سمندر در آتش شد. معلوم شد که وصول ما به شهر همزمان شده است با رسیدن ایلچی‌های مسکو از آن سوی دریای خزر و از جمله هشترخان، بالقان و سرای که هدایای خود را برای خان باکو آورده‌اند. آن آتش توپ‌های شادمانی برای نمایش قدرت و توان توپخانه قلعه باکو بود. این حادثه در سال ۱۰۵۷ (۱۶۴۷ م.) رخ داد.[۳۴]

اوصاف قلعه باکو

شهری است در ایالت شیروان و سرحد عجم (ایران). نامه و هدایای محمد پاشا افندی، حاکم بزرگوار ارضروم را تقدیم خان باکو کردم. نامه‌های خان‌های تبریز و نخجوان را هم تقدیم کردم و سور عروسی‌شان را تبریک و تهنیت گفتم. خان پس از خوش آمد و خیر مقدم و صحبت گرم فراوان، یک دست لباس عجمانه و ده تومان بیستی شاهانه احسان کرده، دستور داد حقیر را در قصری جابه‌جا کردند.

قلعه باکو (در دوره باستان) از سوی دارا شاه و در مقابل پادشاه مسکو (۲۹) ساخته شده است. این قلعه روی تپه‌ای در کنار بحر خزر و به شکل مربعی است. محیطش هفتصد قدم است. در داخل قلعه هفتاد خانه قدیمی با بام‌های گِلی وجود دارد. مسجدی نیز به نام «حیدر شاه» دارد. اما خبری از خان (اقامتگاه)، حمام و غیره نیست. خارج قلعه تقریباً هزار خانه و باغ و باغچه، مسجد، خان، حمام و بازار وجود دارد. از آنجا که باکو هم‌مرز مسکو است، سه هزار سرباز شاهسون و دیزچوکن (غلام) دارد. چندین بار قزاق (کوساک)های مسکو از ناحیه قارسی (ایدیل) گیلان و باکو را نهب و غارت کرده‌اند، چرا که از سیصد میل (۳۰) آن سوی دریا، سرزمین مسکو آغاز می‌شود. هوای شهر ملایم است. باغ و بوستان دارد، اما آبش بوی نفت می‌دهد. در هفت نقطه نزدیک به شهر معادن نفت هستند. مردمش شمع عسل و شمع روغن نمی‌سوزانند، بلکه نفت سیاه در چراغ‌های خود گذاشته آن را روشن می‌کنند. خلق باکو به غایت تندرست و تن پرور است. باکو دلبران بسیاری دارد. اکثر اهالی شهر سنی مذهبند. از باکو تا دربند از ساحل دریا چهار روز راه است. اهالی باکو عشایر ترکمان هستند که چادرهای نمدین‌شان را برداشته، از جایی به جایی می‌کوچند. باکو همانند بندری برای شهر شماخی است. فرستاده‌های گوناگون از دیارهای چین و ختن، تاتار، قالموق و مسکو به اینجا سفر می‌کنند و با کاروان‌ها متاع خود را می‌آورند. مسکویی‌ها دایما به باکو آمده، از اینجا نمک، نفت، زعفران و ابریشم خریده به مسکو می‌برند و از دیار مسکو پوست سمور و سنجاب و چرم بلغاری می‌آورند که از

باکو به عجم برده می‌شود. بخشی از این امتعه هم از راه گیلان (به ایران) پخش می‌شود. در برخی محله‌های باکو زمین آنقدر نمک دارد که اگر آدم و یا اسب پایش را روی آن بگذارد، پایش می‌سوزد. حتی مسافرین کاروان‌ها بعضا دیگ خود را روی زمین داغ می‌گذارند تا خوراک داخل آن دیگ پخته شود. حکمت الهی عجیبی است. رودخانه «کور» در نزدیکی باکو به خزر می‌ریزد. بعضا کوساک‌های مسکو با کشتی‌های مجهز خود وارد این رودخانه شده دیار عجم را نهب و غارت می‌کنند و آنگاه اسیرانی را که گرفته‌اند، به بازار گیلان برده، می‌فروشند. پهنای رودخانه خوب است، اما چندان عمیق نیست. ما نیز از طرفی شهر را تماشا کردیم و از سوی دیگر از سورها و مهمانی‌های عجمانه لذت بردیم. خان باکو و خان ایروان هدایای بسیاری از جمله پوست سمور و چندین غلام گرجی به حقیر و ده تومان عباسی به توابع حقیر احسان کرد. علاوه بر این، خان ایروان وعده داد که یک کاروان پر از هدایا به پاشا افندی ما (خان ارضروم) ارسال خواهد کرد.

عزیمت از قلعه باکو به گرجستان

همراه با یکصد نوکر (سرباز) مسلح از نوکران خان‌های باکو و ایروان از کنار دریا حرکت کردیم. دیدیم که معادن نفت هم از لب دریا و هم از ناحیه «مسگر» از زمین بیرون می‌زند. در نتیجه، روی زمین حوض‌هایی مانند چشمه‌های آب گرم ایجاد شده‌اند که روغن نفت روی آب آنها جمع می‌شود. بهره برداری از نفت امتیاز ویژه (برای دولت) است و سالانه هفت هزار تومان درآمد برای شاه (ایران) تامین می‌کند. هر کسی که امتیاز بهره برداری دارد، شبانه داخل این حوض‌های نفت شده تا صبح نفت لازم را در مشک (خیک، کیسه‌های پوست بُز) پر کرده، آن را به تجار نفت می‌فروشد تا به اقصی نقاط صادر شود. هفت رنگ نفت وجود دارد، اما نفت زرد مقبول‌تر از همه شمرده می‌شود. نفت سیاه را به سرتاسر نقطه‌های هم مرز دیار عجم (ایران) با ازبکستان، هندوستان، عراق، کردستان، گرجستان، داغستان و آل عثمان حمل کرده، آن مناطق را چراغان می‌کنند. هنگام جنگ و شادمانی هم از نفت استفاده می‌شود.

از آنجا به راهمان از کنار دریا ادامه داده به ناحیه مسگر رسیدیم که ماوای ترکمن‌های چادرنشین است. عشایر مغول، قومون، ترکمن و ترکمان‌های یقه فصل زمستان را در این دشت در چادرهای خود گذرانده، استراحت می‌کنند. در ساحل دریا جسد ماهی عظیمی را دیدیم که ماهیگیران آن را «نهنگ پیلگوش» می‌نامند، چرا که گوش‌هایش مانند گوش فیل است. آن سوی بحر خزر دیار مسکو است. در فصل سرما میان مسکو و دیار کوساک‌ها

ایدلدی‌که قوجه باکو قلعه‌سی مرغ سمندر کبی آتش ایچنده قالدی . مکر بحر خزرك قارشی‌غرب جانبنده‌کی مصقو قرالنك (آزدرخان) ، (پاك‌خان) (سرای) ، (همشدك) قلعه‌لرندن ایلچیلر کاوب سور ایچون هدایا کتیرمشلر . بوایشلرده آنلره قلعه‌نك جبه‌خانه واستحکامنی کوسترمك ایچون ایمش . بوحال اوزره بیك اللی یدی سنه‌سی محرم الحرامك ایلك جمعه کونی (باکو) قلعه‌سنه داخل اولدق .

اوصاف قلعهٔ باکو — شروان ایالتنده اولوب سرحد عجمدر. بوراده برضیافت ایدیلوب بعدالطعام ارضروم والیسی محمد پاشا افندمزك نامه‌سنی ، اینجی‌تسبیح ایله موّاج ایپکلی‌فرنك خارالرینی، شمشیر هدایایی خانه ویردم . صفاسندن: « خیر مقدم ، خوش قدم کتیردیکز ! » دیو دلنوازلقلر ایتدی . تبریز ونخجوان خانلرینك نامه‌لرینی‌ده ویردم . « سوریکز مبارك اوله » دیه وافر ثنا خوانلق ایلدم . ذاتاً نامه‌لرده‌ده حقیری خیلی توصیف ایتمشلر . روان خانی حقیری کندی همشیره‌سی سراینه مهمانلغه ویردی . اون کون اون کیجه ذوق وصفالر ایتدك . خان ایسه سحبهٔ‌لولری کوسترمه‌دك خان وسلطان قومادی . اوکون حقیره برقات عجمانه البسه ، اون تومن بسیٔ شاهانه احسان اولندی . رفیقلرمزله شهری تماشایه باشلادق .

باکو قلعه‌سی مصقو قرالنه قارشی دارا شاه طرفندن بحر خزر ساحلنده برپشتهٔ عالی اوزرنده مربع‌الشکل اوله‌رق بنا ایدلمش برقلعهٔ رعنادر . ایچ قلعه‌سنك غربه ناظر برقپوسی واردر . حدیدنخجوانیدندر . محیطی یدی‌یوز آدیمدر . یتمش قله ، التی یوز بدندر . دیوارینك قدی قرق ذراع مکیدر . قیا اوزرنده اولدیغندن خندقی یوقدر . درون قلعه‌ده طوپراق اورتولی‌یتمش قدر اسکی او واردر . (حیدر شاه جامعی) نامیله برده جامع وارسه‌ده مناره‌سزدر . خان ، حمام وسائردن نشان یوق . لکن دریا کنارنده‌کی رباط [۱] عظیمی بیك قدر اولی ، باغ وباغچه‌لی ، جامع ، خان وحماملی ، چارشی

[۱] رباط کسررا ایله کاربانسرای ومسافرخانه معناسنه کلیر ایسه‌ده بوراده واروش مقصود در .

توصیف باکو، سیاحتنامه چلبی، چاپ نخست، جلد دوم

وپازارلی برشهر معموردرکه اوچ طرفی سور ایله محافظه‌لی‌اولوب اوچ‌قپوسی واردر . شماله آچیلیر کیلان قپوسی ، جنوبه باب الابواب قلعه‌سی قپوسی ، غربه لب دریاده لمان قپوسیدر . بورباطدن یدی عدد بیوك مناره کورلمکده ایدی. اوچ‌حمامی وارسه‌ده (میرزاخان) حمامی‌غایت‌خوشدر. چارشی وپازاری اوقدر مزین دکلدر. لکن مصقو سرحدی اولدیغندن شادسون ، دیزجوکن عسکرلری واردر . شروان ایالتنده بشقه‌جه خانلقدرکه اوچ بیك عسکر واون ایکی حاکمی واردر . بشقه‌جه قاضیسی ویدی ناحیه‌سی واردر . برقاچ کره مصقو قزاغی قارشی (ادل) نهرندن شایقه‌لر ایله کلوب کیلانی وباکو ناحیه‌لرینی نهب وغارت ایتمشدر . چونکه قارشی طرفی اوچیوز میلده مصقو دیاریدر . حتی اوسنه بوقلعه‌یی اوزدمیرزاده فتح ایتمش ، ایچنده عثمانلیلردن قباد پاشا حاکم ایکن عجمك تشویقیله مصقوقزاغی کلوب باکو قلعه‌سنی محاصره ایتمشسه‌ده اونلرله برابر عجملر دندان تیغدن کچیرلمشدر. حالا کمیکلری ساحل بحرده برپشتهٔ عالی اوزرنده طورر . شهرك هواسی سهلجه‌در . چونکه قضالرنده پرنج ، کتان ، باغ ، بوستان حاصل اولور . لطیف پنبه‌سی اولور . اما صویی نفت یاغی قوقار . شهر قربنده یدی یرده نفت معدنلری واردرکه هربری برلوندر . صاری ، قرمزی ، قره . . الخ . . ناحیه‌لرندن مسکر ، سدان رینب نواحیسی اهالیسی شمع عسل ، شمع روغن یاقیوب هپ قره نفت یاغی چراغده یاقارلر . خلقی غایت تندرست و تنپروردر . اولدقجه دلبرلری‌ده واردر . شهری اون‌سکزنجی‌اقلیم عرضی حدودنده‌در. اهالیسی اکثریا سنیدر . بوقلعه ایله دمیر قلعه آره‌سی لب دریادن درت قوناقدر . آره‌لرنده (مسکر) ناحیه‌سنك کندلری معموردر . اهالیسی کوچبه ترکمانلردر . اوبه‌لریله قونوب کوچرلر. (شابوران) شهری باکونك شرقنده واوچ منزل مسافه‌ده در . شماخی قلعه‌سی‌ده شرقنده اولوب بش قوناقدر . کیلان‌ده شمالنده در . باکو شماخی‌نك بندر اسکله‌سیدر . چین وخطای ایله ختندن، فغفور ایلی‌ایله زنان شهرلرندن ، قالماخ ومصقو دیارلرندن دائماایلچیلر وکاربانلر متاع کتوررلر . مصقولر دائما باکویه کلوب باکودن طوز ، نفت ،

هفت ماه تمام یخبندان است، تا جایی که در این دوره تاتارهای قالموق از روی یخ‌ها عبور کرده، دیار مسکو را نهب و غارت می‌کنند و اسیرانی را که می‌گیرند، در بازارهای چین خطای و ختن فروخته ثروتمند می‌شوند. اما آن بخش‌های بحر خزر که در مجاورت قلعه‌های گیلان، باکو، دمیرقاپو (دربند) و ترَه‌ک (ایالت شمال داغستان در روسیه کنونی) قرار دارند، یخ نمی‌زنند، چرا که هوای این مناطق ملایم است. کشتی‌هایی که در بحر خزر گشت و گذار می‌کنند، چندان بزرگ نیستند و دریانوردان و ملاحان آنان نیز در این پیشه خود مهارت زیادی ندارند.

اوصاف شابوران

شهری است آراسته در ولایت شیروان، اما جزو حدود دربند محسوب شده است. در ایام باستان بنای اسفندیار شاه بوده، اما دیرتر از سوی هلاکوی مغول خراب و جگر مردمش کباب گشته است. بعدتر دوباره آباد شده و در وزیر سلطان مراد خان سوم (عثمانی) هنگامی که اوزدمیر زاده عثمان پاشا قلعه دربند را فتح کرده، شابوران نیز مطیع آل عثمان شده، و لیکن در زمان سلطان مراد چهارم که عجم‌ها شیروان را گرفته‌اند، شابوران نیز تحت حاکمیت عجم قرار گرفته است. امروزه تحت حکومت خان دربند قرار دارد. از نگاه آب و هوا، بعد از تبریز از شهرهای ممدوح ایران است.

اوصاف بندر باب، یعنی شهر باب الابواب، دمیر قاپو (دربند)

شهری است باستانی که در کنار دریای خزر و روی صخره‌سنگ‌ها قرار دارد. روایت است که این شهر از سوی سلطان عرب، اسکندر ذوالقرنین، ساخته شده است (۳۴). او در ابتدا می‌خواسته بحر خزر را به دریای سیاه وصل کند. اما نظر به اینکه این کار بودجه‌ای کمرشکن و عمر نوح طلب می‌کرد، به آن کفایت کرده که بین این دو دریا سه سد عظیم و سه خندق پهناور ساخته شود. این سد امروزه بین ایران و قوم توران در شرق و اقوام دشت قبچاق شامل بنی اصفر (زرد)، کریمه و روس مرز حایل شده است. خود حقیر در کوه‌های داریان که جزو سلسله کوه‌های البروس است، دیواری سه لایه و خندقی سه لایه مشاهده کرده است. برخی می‌گویند این همان سد اسکندر ذوالقرنین است، اما

حقیر این را باور ندارد. پس از اسکندر، در دوره خلفای اموی، شهر دربند از دست خوارج بیرون شده، جمله اهالی داغستان به اسلام مشرف گشتند. نهایتا در سال ۹۸۶

(۱۵۷۸) دربند به دست غازیان مسلمان (عثمانی) افتاد و بعد از آن راه‌ها باز شد و روابط دربند با دشت قبچاق، داغستان، چرکزستان و کریمه بهبود یافت. اما چون بعداً عجم دربند را محاصره کرد و کمکی به غزات مسلمین نرسید، این شهر به حاکمیت عجم درآمد و غازیان مسلمان از داغستان و چرکزستان به کریمه آمدند.

دیوارهای دربند با سنگ‌های عظیمی ساخته شده که حتی پنجاه نفر به کمک جرثقیل هم نمی‌توانند یک تای این سنگ‌ها را از جای خود تکان دهند. در درون قلعه حدود یک هزار و دویست خانه با بام‌های گِلی وجود دارد. در قسمت جنوبی شهر قصری هست متصل به دیوار که از زیباترین قصرهای ایران‌زمین است. مسجدی نیز به این قصر متصل است که مناره‌اش فرو ریخته است.

دربند دو دروازه دارد که در دامنه صخره سنگ‌ها ساخته شده اند: یکی دروازه «مسکور» (مسگر؟) است که به شماخی منتهی می‌شود و دیگری به راه داغستان، چرکزستان و کریمه می‌رود. تجاری که از باکو می‌آیند، در دامنه بلندی‌های دربند می‌ایستند تا بار خود را خالی کرده، بارهای دیگر آن را به دیار خود ببرند. هرچه از مسکو، دشت قبچاق و داغستان می‌آید، از اینجا به ملک عجم پخش می‌شود و برعکس. کشتی‌ها نیز محمولات خود را از گیلان و باکو به دربند می‌آورند و مال عجم را به مسکو و دیگر مناطق می‌برند. سالانه هزاران نفر از دیارهای چین و ماچین، خطای و ختن، تَرَک و مسکو برای تجارت به دربند می‌آیند و از این کار درآمد هنگفتی بدست می‌آید. هنگامی که دربند هنوز در دست عثمانی بود، از در آمد اسکله این شهر و کلاً ایالت شیروان (باکو) سالانه مجموعاً دویست و چهل و هفت بار (اسب و یا شتر) پول حاصل می‌شد. عجم‌ها هنوز همان نظام جمع‌آوری درآمد را که عثمانی جاری کرده بود، ادامه می‌دهند. از این جهت قلعه دربند به خوبی محافظت می‌شود و شب‌ها با نفت سیاهی که از باکو می‌آید، چراغان می‌گردد تا به شهر حمله نشود. با این همه، قلعه هفت دشمن جانی دارد. یکی کوساک‌های مسکو هستند که با کشتی‌های خود آمده سواحل عجم را غارت می‌کنند. آنها به خود قلعه وارد نمی‌شوند، چرا که در آنجا هفتاد توپ وجود دارد که از دوره عثمانی بجا مانده است. خصم دوم قلعه عبارت از عثمانی‌ها و در ضمن تاتارهای کریمه و قاموق هستند. دشمنان دیگر قلعه قوم قوموق داغستان و تومریس،طهمورث خان گرجی، است. از این جهت است که نگهبانان پیوسته قلعه دربند را محافظت می‌کنند و به محض حمله، مردم شهر را باخبر می‌نمایند.

رومیه، اورومیه، ارومیه

(از اینجا سفر دوم اولیاء چلبی به ایران شروع می‌شود که در جلد چهارم اولین چاپ اصلی ترکی عثمانی در سال ۱۳۱۴ قمری در استانبول منتشر شده است. تاریخ سفر سال‌های ۱۶۵۵ـ۵۶ یعنی حدوداً ۳۷۰ سال پیش است که در ایران مصادف با سلطنت صفویان است. در جلد دوم، چلبی از استانبول به وان و از آنجا به دیاربکر، سنجار، ماردین، بیتلیس و از آنجا به مرز قطور میان ایران و عثمانی می‌آید. تا اینجا، یعنی حدود ۲۶۰ صفحه از سیاحتنامه، مخصوص توصیف مناطق جنوب شرقی عثمانی است و شهرها و قصبات، زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم کرد، ترکمان و ارمنی را شرح می‌دهد. در این فصل از جمله به نقش کردهای مرزی محمودی و پنیانش در مناسبات ایران و عثمانی نیز اشاره می‌شود که ما برای پرهیز از طول کلام، از آن چشم‌پوشی کردیم.) از قلعه خوشاب و یا «خوشاو» که در دست محمودی‌هاست و قلعه پنیانش که کردهای آنجا در زمان نزاع ایران و عثمانی طرف عثمانی را گرفته و تابع سلطان سلیمان گشتند، روانه قطور شدیم.

اوصاف قلعه قطور

در زبان مغولی «قطور» به معنی عنود و معاند است. محمد شاه غازان از حکم داران چنگیزی که به دین اسلام مشرف شده بود، وزیری به نام «قطور» داشت که شهرتش به

عناد بود. همان وزیر در این منطقه کوهستانی که اغلب عبارت از صخره سنگ‌هاست، قلعه‌ای ساخته، نام خود را بر آن نهاد. این قلعه ابتدا در حاکمیت عثمانی بوده، سپس به دست عجم افتاد که آن را آبادان و مانند دُرّ نجف سپید کرد، اما روستاهای دور و برش در دست عثمانی است. درون قلعه سه هزار تفنگ‌انداز برگزیده مازندرانی و سرباز وجود دارد. شبی که در کوهدامن‌های قطور مهمان بودیم، افراد داخل قلعه آتش افروخته نگهبانانش تا سحر ندای «خدا خوب!» سر می‌دادند. حقا که نگهبانی قلعه‌ها شایسته عجم است و بنای قلعه‌ها شایسته فرنگ! از آنجا از قلعه‌های آلباق، قارنی یاریق و غازی قیران گذشته به رومیه (اورمیه، ارومیه) رهسپار شدیم.[۳۵] سلطان‌ها و خان‌های همه این قصبات وعده دادند که آنها نیز به ضیافت خان ارومیه خواهند آمد که قرار بود خان به افتخار ما بدهد.

اوصاف قلعه ارومیه آذربایجان

سلطان محمد غازان که از آل چنگیز بود، پس از آنکه اسلام آورد، این قلعه را بنا کرد که به‌خصوص در دور شاه طهماسب بسیار آبادان گشت. صبح روزی که قرار گذاشته بودیم، همراه با دویست اسب سوار مسلح خود و در مشایعت مرتضی پاشا آقاسی به سوی ارومیه به راه افتادیم. یکباره سیاهی گروه بزرگی اسب سوار از دور پیدا شد که همراه با کرنای و نفیر و سورنا و بانگ دهل‌ها به سوی ما شتابان است. از میان آنها خان ارومیه همراه با هفت هشت نفر دیگر تندتر از دیگران تاخته، به سوی ما آمدند. من نیز همراه با نزدیکان خود به سوی آنها تاخته، با همدیگر خوش آمد گویی و احوالپرسی گرم و جوشان نمویم. اما آنگاه که خان ارومیه دید از سوی مرتضی پاشا آقاسی آوایی، خوش آمدی شنیده نمی‌شود، گفت: «قانون ایران زمین نیست که خان‌ها به استقبال کسی جز هم‌ترازان خود بروند. اما من به خاطر محبت به عثمانی به استقبال شما آمده‌ام.» حقیر نیز که دید دل خان دچار غیض و غرور شده، او را تسکین داده گفت: «خان عالیجناب، شما به پیروی از حدیث شریف حضرت رسول اکرم در خصوص اکرام به مهمان، بزرگواری کرده‌اید.»

آلقو، دریاچه ارومیه

با استقبال انبوهی از مردم که برای تماشا صف کشیده بودند و همراه با کبکبه و دبدبه‌ای بزرگ، وارد ارومیه شده، به دارالاماره خان رفتیم. ضیافت بزرگی برپا شد و بیست نوع پلو و بیست نوع آش آوردند که صرف شد. به هر تقدیر در دیار عجم آنچه که می‌توان مدح

کرد، همین پلو است. چند نوع شوربا و بریانی هم دارند که ممدوح است. آنها خوشاب (شربت رقیق میوه‌ها، شبیه کمپوت) را نمی‌نوشند و نمی‌شناسند. بعد از صرف غذا ابریقی به خان و حقیر آوردند تا دستانمان را به سبک عثمانی بشوییم. دیگران دستانشان را با دستمال‌هایی که نوکشان‌تر شده بود، پاک کردند. نوکران نگهبان نیز همگی دست راست خود را به با آستین چپ خود و دست چپشان را با آستر دامنشان پاک کردند. آنها از این قبیل عادات دارند. آنگاه نامه پاشا افندی را از آستینم در آورده، بوسیدم و به خان ارومیه تقدیم کردم. او نیز برخاست و این محبتنامه را بوسیده به منشی خود داد تا با آواز بلند در حضور همه ندیمان و حضار مجلس خوانده شود. سپس خان ارومیه به سخن پرداخت و تا جایی که معنای آن معلوم می‌شد، چنین گفت: «اولیاء آقا، شما خوش آمدید، صفا آوردید. شما یک فرستاده، مامور یک آمر هستید. از این جهت شما را از آنچه که رخ داده است، آگاه می‌کنم. ما در این شهرمان به طور آسوده حال نشسته مشغول دعا و ثنای شاه ایران و توران هستیم. در این حالت دیدیم که یک شب این قوم پنیانشی به ارومیه شبیخون زده از ممالک خان‌های اینجا دوازده هزار گوسفندمان را ربودند. ما نیز در عجب ماندیم که علت این شبیخون که مغایر صلح بین دو دولت (ایران و عثمانی) است، چه باشد؟ برخی گفتند ما نیز از گوسفندان آنان برباییم. اما قرار بر آن شد که موضوع را به عرض پادشاهمان برسانیم. (در اینجا توضیح مفصلی درباره شکایت خان ارومیه از گوسفند ربایی کردهای پنیانشی و کوشش اولیاء چلبی برای حل این مسئله داده می‌شود. معلوم می‌شود که پس از ربوده شدن گوسفندهای مردم ارومیه از سوی پنیانشی‌ها، خان ارومیه هم از روی انتقام جویی با سربازان خود که به توپ و تفنگ مسلح بودند، به روستاهای پنیانش حمله کرده، از آنان تعداد حتی بیشتری گوسفند را ربوده، اما در شکایت خود به چلبی این موضوع را پنهان کرده است. در نهایت، با میانجیگری اولیاء چلبی، خان ارومیه قبول می‌کند که مازاد گوسفندهای ربوده شده به پنیانشیان پس داده شود و در آینده طرف‌ها از دست یازیدن به هرگونه عملی از قبیل حمله مسلحانه، قتل و غارت اموال یکدیگر پرهیز کنند. در ضمن موضوع گوسفند ربایی و زد و خورد به شاه ایران گزارش می‌شود و او که خواهان به هم خوردن مناسبات ایران و عثمانی و لغو قرارداد صلح میان دو جانب نبوده، ابتدا دستور اعدام خان ارومیه را می‌دهد، اما وقتی می‌شنود که اختلاف مزبور با میانجیگری اولیاء چلبی حل شده، به خلع خان از مقام خود، مصادره اموال و «یک هزار ضربه شلاق» به او رضایت می‌دهد.)

اوردیغمزده یکرمی خان ایدك . آلدیغمز قویونلری کوزل شاهمز « ویرك » دیرسه باش ویوز اوستنه » دیو حقیره اول آن بلنده‌کی قلیجی باغشلادی . حقیر «یوق قلیجکی آلمام، عثمانلی آره‌سنده عیبدر » دیدم .« هی قربان اوله‌یم ، عثمانلی سکا » دییوب برغربی قلیج ، برقره چبوق آت هدایا ویروب رومیه‌یه اول دخی کله‌جك اولدی. شمدی یه قدر تحریر ایتدیکمز یدی سلسانك هپسی‌ده اونر بیك تورکانه‌مالك بکلر ایدیلر که حریر و آردلان طاغلرنده یایلالانیرلردی . ومراد خانك جلوس کوننده عجم تبریز و رومیه‌یی استیلا ایدوب بونلرده جمله شاهه تابع اولدیلر . اما جمله‌سندن خبر آلدیم ینه عثمانلی‌یی ایسترلر . اللهم یسر بوسلتانلردن هدایا آله‌رق ینه جانب شرقه کیدرك (۷) ساعتده (خرمن‌شاهی) منزلنه واردق . بودیارلر هپ رومیه خانی حکمنده‌در. بوده رومیه صحراسنده بش یوز خانه‌لی باغ وبغچه‌لی معمورکندر . جامعی وحمامی وار . بورادن ینه رومیه صحراسی ایچره کیدرك (٥) ساعتده (رومیهٔ آذربایجان قلعه‌سنه) کلدك .

اوصاف قلعهٔ رومیهٔ آذربایجان — (طوپراق حصارغازان) آل جنکیزدن ٦٩٤ تاریخنده اسلام اولان سلطان محمود غازان بوقلعه‌یی بنا ایتمشدر. بعده نجه ملوکدن ملوکه انتقال ایلمش و ۹۳۲ تاریخنده شاه طهماسب توسیع ایدرك زیاده‌سیله معمور ایلمشدر. سلیمان خانك طواشی سلیمان پاشاسی وخادم جعفر پاشانك دخی جمله در ودیوارینی متانت اوزره بنا ایتدیردکلری بعده ذکر اوله‌جق اولان بوشهره نصل کیردیکمزی بیان ایده‌لم : برکون مقدم خرمن شاهی نام محلدن بر متکلم وصاحب وقار آدمزله کتخداسنه خبر کوندردك . آدمز خان ایله بولوشوب دست پوس ایدرك « علی السحر حرکت بیوروب تشریف ایتسونلر » دییه اوچ آرابه یوکلی مشروبات ومأکولات ومثمرات مقوله‌سی هدیه‌لرله بر محبتنامه کتوردی. برابر کلن آدمه ، ریا اولمسون ، صرف عرض عثمانی ایچون بر خیلیجه شی ویروب حقیر دخی برقیا سلطان مقرمه‌سی ایچره برمحبتنامه قویوب خانه کوندردم . علی الصباح جمله توابعمز آلات سلاحه مستغرق اوله‌رق عیدیه‌لرینی کییوب

اوصاف قلعه رومیه آذربایجان، سیاحتنامه چلبی، چاپ نخست، جلد چهارم

حقیر ومرتضی پاشا آغاسی قرنداشمز دخی همچنان اسباب احتشامزله آت باشی برابر اولوب رکاب رکابه کیدوب اوکمز صره اوچ عدد کهیلان آتلری چکیلوب جمله ایکی یوز قدر پرسلاح بیکیتلرله رومیه صحرا-سنده کیدرکن آنی کوردك که قارشی طرفمزدن برکرد سیاه‌پیدا اولدی. ایچندن برعسکر ظاهر اولوب کره نای ونفیر وسورنا وکوس دهللر صداسی آفاقی طوتدی. آنلر کلمه‌ده بز وارمه‌ده ایکن آنی کوردم عجم قریباً نمایان اولیجق عسکر ایچندن بش ، اون آدمله خان ظاهر اولدقده حقیر دخی علی آغا ایله آلایمزدن طشره آنلره قارشی آت دپوب میدان محبتده آت اوزره خان ایله اوپوشوب کوروشوب آنلر بزه ، بز آنلره محبت اوزره آشنالقلر ایتدك . خان « صفا کلمش سز ، خوش کلوب یوز باصه کلمشسز » دیدکده حقیر دخی « یخشی امان بولوب کولر جمالکزك شمع منورینه محبت ایله پروانه اولمغه کلمشم » دیدم . کوردیکه مرتضی پاشالی طرفندن برسوز یوق، حقیر ایله آت باشی برابر اولوب دیدی که « قانون ایران زمین دکلدرکه خانلر افرانلرندن غیری یه استقباله چیقه‌لر. من عثمانلی‌یه محبةً قارشی چیقمشم » بیلدمکه درونده غرور وتبلك وارهمان « خاسم ، حق سنی خطان صادقلا-سون . حضرت رسول کبریانك (اکرموا الضیف) حدیث شریفنه امتثالاً مسافرکره اکرام ایتمکه کلوب دریا دللك ایتدیکز » دیدم. بوکونه نیجه کلمات ایدرك ، نیجه عسکرلر چوکان اوینایه‌رق قلعه‌یه قریب واردق . بر ساعت یره شهرك نیجه بیك آدملری استقباله چیقوب شهراهك یمین ویسارنده قات قات پیر وجوان واغوات سلامه دورمشلر . خان برعسکر چماپور کوستردیکه دللر ایله تعبیر اولنماز اما کوردمکه خان هنوز مزلف وپیش نوجوان برخان عالی شان اولوب دارات واحتشامی ویقه خدملری کم دکل ، جمله مضبوط ومربوط نکرلری وار . نتیجه بوکوکبه ودبدبه ایله قلعه‌یه قریب واردقده خان ایلری کیدوب بز ینه آغا ایله آت باشی برابر کیدرکن همان طوپراق قلعه‌دن برکره آواز دهل وکوسلره طره‌لر اوریلوب قلعه نك جمله بدنلرندن بال یمز طوپلره آتش اورولدقده عظمت خدا ،

اوصاف قلعه ارومیه

در زبان عوام قلعه ارومیه را «طوپراق قلعه» (قلعه گِلی) می‌نامند، اما تاریخ‌نویسان عجم آن را «سور طلایی غازان» (سور و یا حصار طلایی غازان) نامیده‌اند، چرا که محمد شاه غازان در سال ۶۹۴ (۱۲۹۵ م.) آن را ساخته است. قوم مغول، خود شهر را «اورومیه» و قوم عجم آن را «رومیه کبری» (رومیه بزرگ) نامند. برخی مورخین آن را «ترکستان ایران» نامیده‌اند، زیرا اولیاءالله و مشایخ ترکمان بسیاری در اینجا مدفون هستند. در سال ۹۳۲ (۱۵۲۶ م.) شاه طهماسب قلعه شهر را گسترش داد و بعد پاشاهای عثمانی برای آبادانی آن همت کردند. جمله عماراتش گویی با آب شست‌وشو شده و همه در و دیوارش با گچ سفید چینی رنگ شده، طوری که همه شهر مانند قویی سپید و زیباست. یک دروازه آهنین دارد و دارالاماره خان در درون قلعه است. یک مسجد جامع غازان هم دارد، اما آن مسجد، جماعتی ندارد. انبارهای گندم و چاه‌های آب و حجره‌هایی برای تقریباً سیصد نفر دارد، اما خان و حمام ندارد. محیطش برابر با یازده هزار قدم است. دور تا دور قلعه دیواری ضخیم و بلند ساخته شده است. بلندی دیوار هفتاد ذرع و عرض آن سی ذرع است، تا جایی‌که اسب‌سواران روی آن چوگان بازی کنند.[۳۶] دور تا دور این دیوار با خندقی پهن و بسیار عمیق احاطه شده است. خارج قلعه عمارتی نیست. شهر ارومیه به فاصله پرتاب یک توپ (توپخانه) از قلعه فاصله دارد.

آلقو، دریاچه ارومیه

اوصاف شهر ارومیه

درگذشته در اطراف شهر خندقی موجود بوده که به مرور زمان با خاک و لای پر شده است. چندین دروازه دارد. جمله خلقش شافعی است. از این جهت ملایی از سوی شاه آمده، آنان را به مذهب جعفری می‌خواند. مردمش همه مسلح می‌گردند، اما شجیع و بیرحم نیستند. چون مردم ارومیه اکثراً سنی مذهب‌اند، شهر دچار قتل و غارت آل عثمان نشده است. ابتدا هارون‌الرشید عباسی این شهر را ساخته و سپس اداره شهر دست به دست گشته است. شصت محله و شصت هزار خانه گِلی دارد. هشت محراب مسجد دارد، از جمله مساجد جامع علی خان، جعفر پاشا، فرهاد پاشا، قوچقا سلطان، کلانتر و شیخ. یازده خان و کاروانسرا و چندین حمام زیبا دارد. دویست دکان، بازار و چهارسوی شاهی دارد. قهوه‌خانه‌هایش همانند شام و حلب حوض و فواره دارند و با سازندگان، خوانندگان، رقاصان و محبوبانش شهرت یافته‌اند. آفرین باد بر نانپزها و آشپزهای ارومیه و بر قاضیان این شهر که قیمت هر مالی را به عنوان «نرخ شیخ صفی» ثابت کرده‌اند. روی سکه‌های عباسی و بیستی‌شان چنین حک شده است: «لا اله الی الله محمد رسول الله علی ولی الله» و هر آنکه را که با این سکه‌ها قلب و حقه بازی کند، امان و زمان نداده، همان لحظه او را به قتل رسانند. در تمام بازارهای شهر همه خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها اعم از گندم و تخم مرغ و مرغ پخته و نان سفید را با ترازو وزن کرده، به فروش رسانند. کسی قادر نیست در «نرخ صفی» خلاف کند، چونکه در آن صورت چشم حیله بازان را با میل درآورند و طاس گداخته‌ای بر سرش کنند. آبی که مردم شهر نوش می‌کنند و به باغ و بوستان آن روان می‌شود، از کوه‌های جولان و همچنین حریر و انزلی می‌آید و پس از استفاده مردم، در شرق شهر به دریاچه ارومیه می‌ریزد. حدود بیست هزار باغ دارد. گندم، جو، میوه و سبزی شهر مشهور عام و خاص است. باقلایش درشت دانه و انگورش حتی از انگورهای شام و استانبول نیز آبدارتر و خوش خوارتر است.

ستایش دریاچه ارومیه

برخی به این دریاچه بحر ارومیه، دیگران بحر دمبولی و یا بحر اردبیل (؟) گویند. روی دریاچه چند صد قایق ماهیگیری در حرکت‌اند و برخی از آنان، سوداگران را به این سو و آن سو می‌برند. در شرق دریاچه، شهر تبریز و در غرب آن قلعه دمبولی و شهر ارومیه قرار گرفته است. حدوداً چهل و پنج رودخانه بزرگ و کوچک به این دریاچه می‌ریزد که نام

برخی از آنها چنین است: رود «سپلامه» که از سوی اردبیل می‌آید، رود کهران که از ولایت وان سرچشمه گرفته، پس از گذشتن از قلعه بردوک در نزدیکی ارومیه به دریاچه می‌ریزد. منشا و مسیر دیگر رودها بر حقیر معلوم نیست و مسلک حقیر آن است که تنها چیزی را روایت کند که خود دیده و به یقین می‌داند. در دریاچه ارومیه دوازده جزیره است. در وسط جزیره کبوتر قلعه‌ای هست که روی صخره سنگ‌ها ساخته شده است. مردم این قلعه همه ماهیگیر هستند و گذران خود را از این راه تامین می‌کنند. جزیره حرسک نیز قلعه‌ای دارد. این جزیره‌ها نظر به آسان‌تر بودن رابطه آنان با خان‌نشین تبریز، تحت حاکمیت خان آن شهر قرار دارند.

اوصاف قلعه سلماس

نخستین بانی آن بزرجمهر بود. بعد از او هنگامی که هلاکو با قوم مغول به سوی بغداد روان بود تا خلیفه آل عباس را سرنگون کند، بر سر راه، سلماس را نیز خراب کرد. اما بعد وزیر جهانشاه موسوم به سلماس آن را آباد کرد و از این جهت، شهر نام سلماس را به خود گرفت. در چهار سوی سلماس، این شهرها و قصبات قرار دارند: ارومیه، تسوج، قومله، قره باغلر، خوی، مرند و بهستان. هوایش به سرما متمایل است. در جانب غرب آن رودخانه‌ای است که از کوه‌های پنیانش کردستان و آباغای سرچشمه می‌گیرد و پس از آبیاری هزاران باغ و بوستان به دریاچه ارومیه می‌ریزد. لیکن اکثر آب‌های این دیار از زیر زمین جاری هستند. در امتداد شاهراه، بسیاری چاه‌های آب وجود دارند. حتی زمانی که عجم عساگر عثمانی را اسیر گرفته بود، آنها را در این چاه‌ها انداخته، نگه می‌داشت. درون قلعه سلماس سیصد خانه و یک مسجد است. دیوارهای قلعه از گِل و سنگ ساخته شده است. خندق قلعه عمیق است. خان سلماس یکهزار نوکر (سرباز) و پانصد غلام دارد و تحت حاکمیت خان تبریز است. اکثر خلقش اسب سوار است. به طور نهانی سنی هستند. سه دروازه به نام تبریز، ارومیه و تسوج دارد. خود شهر سه هزار خانه و سه مسجد معمور دارد. مردم چهار محله‌اش عجم‌های سنی و اهالی چهار محله‌اش گوک دولاق‌ها هستند.[۳۷] انگور و گلابی‌اش آبدار و نباتات و حبوباتش فراوان است. مردمش سرحال و شاداب هستند.

اوصاف قلعه تسوج

خان‌نشینی است جداگانه در ایالت تبریز و در حکم خان مرند که دو هزار سرباز دارد. قلعه

آن در کنار رود «اریز» قرار دارد و سه هزار خانه مستور با کاهگِل، هفت مسجد، سه حمام و شش خان (اقامتگاه و بازار) دارد. تا مرند دوازده فرسخ فاصله دارد. آب و هوایش خوب و ماکولات و مشروبات آن مرغوب است.

قزوین، نهاوند و همدان

اوصاف قلعه و شهر قزوین

خان‌نشینی است وسیع و پراهمیت که در عراق عجم و سرحد ایالت بغداد قرار دارد. خان آن شاه صفی قلی جیغالی علی خان نام دارد که از خاک هرمز آمده و خانی است بنام و صاحب کلام. دوازده حاکم زیر حکم او هستند که آنها نیز به نوبه خود حکومت می‌کنند و قانون ایران زمین چنین است. سیصد و چهل و پنج روستای بزرگ تحت حکومت اوست که هر کدام از آنها خود چون شهری وسیع است.

قزوین دارای ملا، مفتی و نقیب‌الاشراف خود است و دویست مسجد دارد. مسجد و محراب هست، اما جماعتی نیست که به این مساجد برود. چندین و چند مدرسه، تکیه و مکتب دارد. چشمه‌های بسیار هم دارد، اما مردم اکثراً به کمک گاو از چاه آب می‌کشند. در داخل شهر جویبارهای آب موجود نیست، اما در نزدیکی بازار و مسجد بای طمور (تیمور، ـ م) خان چشمه و جویباری هست که نشان از آب کوثر دارد، اما به خلق شهر کفایت نمی‌کند.

قزوین حدود سیصد قصر دارد که مشهورترین آنان عبارتند از قصر مخصوص خان‌ها، قصر ملجاء، قصر منشی، شاه بندر و «سرای آقا». به گفته آقای کلانتر دو هزار و هفتاد

دکان دارد. برخی از آنان کارگاه هستند. بازار سرپوشیده ندارد. قهوه خانه‌ها و دکان‌های سلمانی‌اش بسیار تمیز هستند. به غیر از این، هفده هزار چاه در باغ و بوستانش دارد که همه عمارت‌های شهر از همین چاه‌ها آب می‌گیرند.

در قزوین استادان برجسته طبابت و جراحی از دیارهای گوناگون جمع آمده‌اند که از میان آنان گنجعلی حقا که جراحی بی‌بدیل است. اقوامی که در داخل شهر گرد آمده‌اند کُردهای شاهی و و قوم دیلمی است. هنگامی‌که حقیر از این شهر دیدن کرد، بیست و دو شاعر صاحب دیوان در شهر بود، از جمله همایی، کاشایی و پنجاهی.

لباس و نام و زبان مردم قزوین: مردان شهر سربند رنگارنگ و دستار سفید بر سر بندند و پیراهن و جامه چند رنگ پوشند. زنانش پیراهن سفید بر تن کنند، پیچه و روبند بندند، چادر و برقع پوشند و پای افزار چند رنگ بر پا کنند. اکثر القاب مردان چنین است: علی بشنو، قلی سنجه، میرزا جلی، حیدر قلی، هرمز آقا. القاب زنان هم چنین است: ثمه خانم، هویدا، ماهیه، هما خانم. نام غلامان: فراج غلام، سرند غلام، الوند غلام، بوداق غلام. نام کنیزها و جاریه‌ها: زبیده، دمساز، چاره‌ساز، مه‌پاره، عشوه‌باز و شهناز. اکثر اهالی قزوین عارف و ظریف، فصیح و بلیغ هستند و از این رو با همدیگر به فارسی نازک (ظریف) سخن گویند، اما عربی نیز می‌دانند. زبان و اصطلاحاتشان: جمله خلق قزوین کُردی، ترکمانی یقه، فارسی، عربی و پهلوی می‌دانند، اما نوکرانش (سربازان و خدمتکارانش) به لهجه مغولی سخن گویند. از آنجا که هوای قزوین معتدل است، اهالی آن اکثراً سپید رو، قوی بدن و گاه گندمگون هستند و قد و قامتشان میانه حال است. جوانان قزوین در عراق عجم، کاشغر و خراسان با حسن جمال و لطف اعتدالشان مشهورند.

محصولات، خوردنی‌ها و گردشگاه‌های قزوین: هفت گونه گندم دارد و جوی آن دانه‌دار است. لوبیای دانه دار و فراوان دارد. نان «چاغل»اش مانند گل پنبه سفید است. نان لواش، کعک همدانی، شوربا و آشوره‌اش در دیار دیگر یافت نمی‌شود. چهل گونه گلابی دارد. انگور آبدار، آلوی خوشخوار، بادام و شفتالو، خربزه و هندوانه‌اش معروف است. هر سوی قزوین گردشگاهی است همانند روضه رضوان، لیکن شناخته‌ترین آنان عبارتند از: هزار باغ، چهارباغ شاهان، قویاخ باغ شاهان و باغ‌های خیابان و مندی ماه.

اوصاف شهر نهاوند

سخنرانان عجم این شهر را «نهراوند» نامند. به زبان مغولی نامش «ساره سوری» یعنی قلعه «ساره» است. داخل قلعه حدود یک هزار باغ و خانه است. خان‌نشینی جداگانه است. در

گذشته، خان شهر یک گرجی صاحب کرم به نام «بوری خان» بود. چهار مسجد دارد، از جمله مساجد عمر، ساریه و هارون‌الرشید. چندین بار دچار حمله و قتل و غارت شده و به دست تیمور و آل عثمان خراب گشته، اما دوباره معمور شده است. شهری است باستانی در عراق عجم و نزدیکی همدان که از پایتخت‌های پادشاهان قدیم است. محیطش برابر با یک هزار قدم است. خان شهر سه هزار نوکر برگزیده دارد. مردمش کُردها و شیعه‌ها هستند.[۳۸] اشراف و اعیان، جراح و طبیبان بسیار دارد. مردمش جامه‌های رنگی پوشند و زنانش تاج سیم و زر بر سر نهند. نقاب بر رخسار زنند و کفش‌های سبز آسمانی پوشند. نام زنانش از جمله چنین است: گل دمیده، گل دمدم، گل اندام، گلچین، گل شاخ، گل بوی، عطر شاه، نو مه خان، نومیکه خان، هما خان، النجه خان، گلرخ، پری پیکر. نام غلامانشان چنین است: ترمد، جان بولاد، های‌های، وای وای،های قلی، وای قلی، قرجفا، حرم، کندیرلی، قره قای، بای اولان، سنده ی، سوندل، غلام شاد، شادی. برخی نام‌های کنیزان و کنیزان آزادشده چنین است: جکه‌جان، جدارلی، زنبقه، سنبله،، سنبله، فدنه، خناسه، سنّته، یمانه، پیمانه، کندیده، خرّمه، سراه بان، سروقد، درخشان، شهناز و جان جهان. هفت حمام دارد که حمام‌های پیر بوداق خان، سنان پاشا و منشی آقا معروف‌ترینشان است. یکصد و سی حمام خصوصی در قصرها و اقامتگاه‌های شخصی مردم است. آنها که این را (به من) گفته‌اند از این جهت احساس غرور می‌کنند و من می‌دانم که آنها حقیقت را می‌گویند. ولایت نهاوند یکصد و پنجاه روستا دارد که هر کدام به اندازه یک شهر بزرگ است و مسجد و کاروانسرای خود را داراست.

اوصاف شهر همدان

به گفته مورخین عجم، عرب و هندوستان و همچنین «تاریخ ینوان یونان»[۳۹] بانی این شهر جمشید ابن شداد بود که در کوه بیستون گنجی عظیم یافت و همین ثروت را صرف ساختن این شهر کرد. در تاریخ مقدیسی ارمنی، از این شهر همچون «مردجواز» نام برده می‌شود. در زبان مغولی به این شهر «قالجاق» می‌گویند و در زبان یونانی نام آن «دارینه» (دارانیا) است، زیرا همدان یکی از پایتخت‌های پادشاه دارا بود. کردها این شهر را «هم اودان» می‌نامند که معنی ««شهر پرآب» می‌دهد. اما نام فارسی این شهر همدان است. قلعه شهر به شکل مثلث و محیط آن برابر با چهار هزار قدم است. خندق دور و بر این قلعه عمیق نیست، زیرا دیوارهای قلعه بلند نیستند. چهار دروازه با نام‌های قم، بیستون، درگزین و بغداد دارد. در داخل قلعه حدود دو هزار حجره کوچک است. این قلعه ضمنا دارای حمام،

واعظ سبیلی ، خواجه حسام سبیلی مشهور ومکلفدر . بو شهرده عیون جاریه یوقدر . لکن درون شهرده چارشو جنبنده بای تیمورخان جامعی حرمیدن برعین جاری طلوع ایدرکه دانیال نبی معجزه‌سیدر . آب کوثردن نشان ویرر ، اما خلقنه کفایت ایتمز . اوچیوزعدد سرایی واردر . از جمله خانلره مخصوص آرامکاه ، ملاجاه سرایی ، منشی سرایی ، شاه بندر سرایی اغا سرایی مشهوردر .

چارشیسی — کلتر اغا نقلی اوزره ایکی بیك التمش دکانچه‌سی وار . نیجه‌سی کارکیر بنادر . اما بدستانی ، قهوه خانه‌لری ، بربر دکانلری غایت پاك ومزیندر . بونلردن بشقه اون یدی بیك عدد باغ وبوستان قیولری واردرکه هربری برر آب حیاندر . شهرك جمله عمارتی بوقیولرله سعی اولنور .

علما ، طبیب ، جراحی — بو قزوین شهری اون عدد شهر معظمك آب‌رویی اولمغله هردیارن برر استاد کامل طبیب وجراح نجیب موجوددر. اما حذاقنده کنج علی حقاکه ولی جراح لونددخی بی‌بدلدر . درون شهرده ساکن اولان اقوام اکراد شاهی وقوم دیلمی‌در . حقیر بو شهرده ایکن یکرمی ایکی عدد دیوان ترتیب ایتمش شعراسی وار ایدی . مشهورلری : همائی ، کاشانی ، پنجاهی ، یاری ، فرضی ، کشانی ، صبائی ، واعظی ، خطائی ، در . مشرف اولدیغمز یاران و برادران جان علی ، یار علی ، قربان شاه ، رضاقای ، یزدانکار کبی حسن‌الفته مالك خلوق وسلیم مرد میدانلردر. بورا خلقنده بدلا وملامیوندن حال صاحبی وار . ازجمله (سونجه‌لی‌دده) نك نیجه کرامتلری ظاهر اولمشدر .

البسه : ارککلری باشلرینه آلاجه سربند ، بیاض دلبند صاروب الوان چیت وبوغاصی کییرلر . قادینلرك یوزلری دوواقلی وبرقعلی، پچه‌لی اولوب اوزرینه بیاض واياقلرینه الوان چیزمه کییرلر .

اسامیٔ مردو نسوان — اکثریا خلقنك لقبلری علی بشنو ، قولی‌سنجه ، میرزا جلی ، حیدرقولی ، عجز اقاکبی اولوب قادینلرینك لقبلری ثمه‌خانم ، هویدا ، ماهیه ، هماکبی اسملری واردر . چاکر وجوارینك اسملری :

فراج‌غلام ، سرندغلام ، الوندغلام ، بوداق غلام ، جاریه‌لری زبیده . دمساز، چاره‌ساز، مه‌پاره ، عشوه‌باز، شهناز کبی اسملر آلیرلر. اهالیسی عریف وظریف فصیح ، بلیغ اولدیغندن بربریلرینه نازکانه فارسی سویلشورلر . اما عربی دخی بیلیرلر . هواسی معتدل اولمغله اهالیسی اکثریسی ابیض اللون، قوی البدندر و بعضا کندم کون اولوب قدو قامتلری وسط الحالدر . نعمتلری دخی مبذول وفراواندر . پسران شهر قزوین عجم عراقده ، کاشغر وخراسانده ممدوح اولوب حسن وجمالده ولطف اعتدالده اولمغله اهوی ختن کوزلی منور یوزلی جواناندر . هواسی غایت لطیف اولوب باد صبا وباد نسیم رنج سحر وقت سحرده اسینجه انسان حیات جاودانی بولور . دم وبامنده خواب آلود اولانلر صفا ایدرلر .

محصولات ومأکولات ومشروباتی — یدی کونا دانه دار بغدایی ، یاغلی آرپه‌سی کورلیجه، لوبیه (بوکریجه)، سی دانه‌دار وفراوان اولورلر. خاص بیاض کل پنبه‌مثال چاغل اکمکی، لواشه اکمکی، کعك همدانی، شلبه‌جورولی، توراج بوره‌کی ، مصطبه جوربامی ولاخنباسی ، یاریه بازلامه‌سی ، عاشورا وشیر ارزنی بردیارده یوقدر . قرق درلو آرمودی اولور. انکور ابداری ، الوی خوشخواری، بادامی، شفتالوسی ، قارپوز وهندوانه‌سی غایت ممدوحدر. مقدما شهرده یدی یوز عمارت وارمش ، شهر ملوکسن ملوکه انتقال ایتمکله جمله‌سی خراب اولوب یدی دانه‌سی قالمشدر .

تفرجکاهلری — کرچه شهرك هر جانبی مسیره یریدر . اما یتمش یرده مخصوص ومعین تفرج نشیمنکاهلری واردرکه هربری برر روضهٔ رضواندر. مشهورلری : هزار باغ ، چارباغ شاهان ، قویاخ باغ شاهان ، خیابان ومندی ماه باغلری‌در .

باغلری — خواجه بالی نقلی اوزره جمله اون یدی بیك باغ وباغچه وحنین وغیطاندر . صولری قات اوزره اولمغله باران رحمت ایله یاخود ساقیلرك صو قیولرندن کتوردکاری صولر ایله سقی واروا اولنور .

لسان واصطلاحلری — جمله خاقی لسان کوردی ، ابرازده تورکانی ،

مسجد، خان و دکان‌های خود است. به اندازه کافی اسلحه و توپ هم دارد و یک هزار سرباز در آنجا مستقر هستند.

ایالت همدان شامل حدود پانصد روستای آباد است. خان‌نشینی جداگانه است. «جان آپای» که خان شهر است، سه هزار غلام، زنده خوار و حدود سه هزار اسب سوار جنگاور و دلاور دارد. یک ملا، خواجه انام[۴۰] سید السادات (نقیب‌السادات، رییس سیدها)، دیز چوکن آقاسی (رییس غلامان)، یساول آقاسی (رییس نگهبانان)، کلانتر، منشی، داروا[۴۱] و شهبندر (رییس ماموران گمرک و بازرگانان) دارد.

نُه عدد مدرسه دارد که حجره‌هایش خالی هستند (شاگردی ندارند). چهل مکتب کودکان دارد که مشهورترینشان خرم‌آباد، جهانشاه، گنج یار و هماوران هستند. یازده تکیه صوفیان دارد که معروف ترینشان تکیه‌های گنج یار، امام تقی، عرب جباران و شاهرخ نام دارند. همه آنها درویشان بکتاشی هستند. یکصد و پنجاه چشمه و تعداد زیادی «سبیل» (چشمه‌های عمومی برای استفاده مردم) در کوچه و بازار دارد.

محله‌های کنار شهر که در دامنه کوه بیستون قرار دارند، شامل سه هزار خانه هستند. این خانه‌ها حصار و دیوار ندارند و به همین جهت خلقش از دست کُردها تحت آزارند. شاهراه‌ها و کوچه و بازارهای همدان پاک و تمیزند، زیرا از آنجا که شهر در دامنه‌های کوه بیستون قرار دارد، بیش از سیصد جویبار به آرامی به شهر جاری است. حبوبات و گیاهانش فراوان، اما میوه‌اش اندک است.

ستایش کوه بیستون عبرت‌نمون

کوه بیستون چندان بلند نیست، لیکن بخاطر عبرت‌نما بودنش، مشهور آفاق است، زیرا این کوه را تراشیده و کنده‌اند. در محوطه زیر کوه اگر چند هزار سرباز نیز جمع شود، جایشان تنگ نمی‌شود. زیر صخره‌ها همانند صحرای وسیعی است با حوض و آشیانه‌های وحوش و پرنگان گوناگون. اما این صحرا بدون هیچ ستونی زیر بیستون قرار گرفته و با این‌همه کوه فرو نمی‌ریزد. از این جهت به آن «بیستون» گویند. کردها، ترکمانان افشار و ترکمانان یقامان (یقه) همراه با هزاران راس احشام خود شش ماه گرم‌تر سال را در آنجا استراحت می‌کنند.

شهر همدان و مردم آن

در بازارهای شهر بسیاری فواره‌ها و شیرهای عمومی آب هست که در ماه تابستان آب زلالی

به سردی یخ در اختیار مردم می‌گذارد. مجموعاً هشت هزار ساختمان دارد. مشهورترین این ساختمان‌ها حمزه سلطان، پیر بوداق و الم شاه خان نام دارند. در سه منطقه شهر مهمانسراهای رعنا دارد. کاروانسرای فرهاد پاشا و مهمانخانه لوند خان معروف ترینشان است. یازده خان و بازارچه دارد که بازرگانان هند، سند، روم، عرب و عجم در آن دکان‌ها مال خود را به فروش می‌رسانند. درهای آن از فولاد نخجوان است. بازار اصلی‌اش دوهزار دکانچه دارد و پاک و تمیز است. اما بنای این دکان‌ها به خوبی دکان‌های حلب، شام و بورسا (در غرب آناطولی) نیست. کوچه‌ها و جاده‌های همدان چوب فرش است. هفت حمام عمومی و تخمینا دویست حمام در قصرها و اقامتگاه‌های شخصی وجود دارد.

رنگ و روی مردم: جمله مردمش سیاه وش و گندمگون، قد بالا و توانا هستند. مردان همدان پیراهن چند رنگ می‌پوشند و سربند و تاج چند رنگ صفوی بر سر می‌کنند. شلوارشان به پاپوششان بند است. جامه سبز و یا چند رنگ و کفش سبز، سورمه‌ای و یا نارنجی به پا می‌کنند. زنانش کلاه نمدین (عراقی) طلایی و یا نقره‌ای و عرق چین دیبا بر سر می‌کنند و چهره خود را با برقع حریر و پیکر خود را با چادری از کتان مرغوب می‌پوشانند و به این طرز در کوچه و بازار رفت و آمد می‌کنند.

برخی از نام‌های مردان همدان: قره خان، قره جان، قره قول خان، قره ییره، سیف الدین، شمسی، خرم قای، سونقور قای، شاه لوند قای، کیجه بای، الوند آقا. برخی از نام‌های زنان همدان: مرجنه خانم، هنگوله خانم، شادباد خانم، مرحبا خانم، گلبن خانم، انزله، تنزیله، گلچهره، ملک روح، جاندلان و شاهبان.غلامانش اکثراً گرجی هستند و نامشان چنین است: قلی، یشار (یاشار)، شاه بنده، خدابنده، گل گیت، چاراپار، الاتلی، پرویز، بهرمان، یارعلی، قوتلی، قلندر و صیامی. جاریه‌ها و کنیزانش گرجی‌ها و روس‌هایی هستند که از گیلان آمده‌اند و نامشان اغلب چنین است: شلغه، هله‌جه، کله‌جه، کندی‌بال، هنسه، سودایه، مهریه، تابنده، گلچین، مه‌چین، کنسه، امته.

طبیبان توانایی همچون جان قلی شیرازی، یارعلی بدخشانی، خواجه نقی ترمذی، خوی حسن میمندی، جناروت همدانی دارد. اما در همدان خبری از جراح و فلان نیست. حتی هنگامی‌که یکی از غلامان من از اسب افتاد و به طور سطحی زخمی شد، به سختی توانستیم جراحی بیابیم، اما معلوم شد که او هم اهل عمادیه (در شمال عراق کنونی) است.

از مشایخ و صوفیان معروفش می‌توان نام ملا برزنجی، ملا خرامی، شیخ سرخ بیدی را نام برد که اهل عزلت و انزوا هستند.

زبان و مذهب مردم همدان

تعداد مصنفین و شاعران همدان حد و حساب ندارد، چرا که این شهر در دیار فارسی (زبان) قرار دارد. با اینهمه از نگاه فصاحت و بلاغت در کلام عربی نیز ماهرند. زبان‌های دیگر مردم: به زبان ترکمانی سخن گویند، مثلاً: «هارده ایدین، پس من نیلرم، من دیله دیگیم ایدر من. هزه تلیسه من» (کجا بودی؟ پس من چه کنم؟ من آنچه بخواهم می‌کنم، عجله نکن.) سوگندهایشان: «گوزلجه شاه باشیچون، علی مرتضی حقیچون، دوازده اماملر ارواحیچون» (به خاطر سرشاه عزیز، به خاطر حق علی مرتضی، به ارواح دوازده امام). کردی و ارمنی هم می‌دانند. از نگاه مذهب: شیعه، رافضی و یا معتزلی مذهب هستند، کسانی هم به طور پنهانی سنی هستند. در همدان هفت عدد کلیسا از جمله کلیسای خوش ساخت انوشیروان به نام «بهتک دیری» وجود دارد، روم (یونانی و لاتین)، فرنگی و قبطی وجود ندارد، اما یهودی همدان، هم بسیار است و هم مشهور. کوه معروف الوند در جنوب شهر همدان و به صورت حایل به آن قرار دارد که دشت‌های ارتفاعات آن زبانزد عجم و عرب و روم است. قبایل کرد و ترکمان هر سال در فصل گرما صدها هزار از گوسفندان و گله‌های خود را به آنجا برده ییلاق می‌کنند. حتی در این باره شعری کردی نیز هست که می‌گوید[۴۲]:

ا ل ونـد مـا، لونـد مـا
پ - - - ا داش‌یـارغـارمـا
یـک جـام بـده ایـن بـاده را
فـر ز نـ - - دکـ - - و ها لونـامـا

در همین کوه‌ها و تپه‌های نزدیک به آن غارهای عظیمی وجود دارند که به قلعه‌هایی محکم می‌مانند. هر بار یاغیان به همدان هجوم آورند، اهالی در این غارها پناه می‌جویند. شعر[۴۳]:

سـهند، سـاوالان، کـوه الونـد
هـر سـه شـکوه کنند پیش خداوند
سـهند، سـاوالان تـو لاف مـزن
هـزاران چشـمه دارد کـوه الونـد

پانویس‌ها

۱. ظاهراً از یازده جلد کل سیاحتنامه نُه جلد آن باقی مانده است. اصل سیاحتنامه به ترکی عثمانی است که به خاطر تاثیر بزرگ فارسی و عربی، برای ترکی زبانان معاصر فوق‌العاده سخت فهم است. در سال‌های جمهوری ترکیه نسخه‌های بیشتری به ترکی معاصر و به خط لاتین از نسخه‌های سیاحتنامه به چاپ رسیده است. برای ترجمه فارسی حاضر به برخی از این نسخه‌ها نیز مراجعه شده است. مشخصات ترجمه انگلیسی بخش ایران سیاحتنامه این است:

Evliya Chelebi: Travels in Iran and the Caucasus 1647 & 1656; Translated by Hasan Javadi and Willem Floor, Washington, DC, 2010

توضیح دیگر اینکه چلبی در مورد بسیاری شهرها و قصبات به شرح مفصل می‌پردازد که که این مناطق کی و چگونه از سوی ایران، عثمانی و یا نیروهای محلی فتح و ویران و یا بازسازی شده است. ما برای کوتاه کردن این سلسله نوشته‌ها از بازتاب این توضیحات تا حد امکان پرهیز کردیم. اما در مجموع این توضیحات نیز نشان م دهند که اکثر نقاط و مناطق مرزی و یا حتی کمی دورتر قفقاز، آذربایجان و کردستان کنونی در کشاکش میان ایران و عثمانی دست بدست گشته‌اند و اهالی و به‌خصوص حاکمین محل کوشش نموده‌اند همه را راضی نگه دارند تا صلح و آرامش به هم نخورد.

۲. قلعه (دژ، کلات، استحکامات) در طول تاریخ به تدریج در کنار معنی اصلی خود یعنی دژ و حصار، کلاً معنای شهر هم گرفته است. شوشیک ولایتی در کنار رود «مراد» عثمانی بوده و در ۲۵ کیلومتری «قرا کلیسا» قرار دارد. همزمان با تالیف سیاحتنامه چلبی، حاکم کُرد شوشیک که روستایی بالای کوهی به همین نام بوده، شورش نموده و در اثر هجوم قوای عثمانی حاکم آن به ایران می‌گریزد. از پی این حادثه دیگر بزرگان کرد شوشیک تبعیت از عثمانی را می‌پذیرند.

۳. در گذشته عثمانی‌ها ایران را گاه ایران و گاه به همان معنی «عجم» می‌نامیدند و به ایرانیان «عجم» می‌گفتند. در سیاحتنامه چلبی نیز این هردو تعبیر به یک معنای ایران و ایرانی به کار می‌رود.

۴. اولیا چلبی، ایروان یعنی پایتخت کنونی جمهوری ارمنستان، را پیوسته «روان» می‌نامد. منظور همان ایروان است.

۵. «اوچ کلیسا» همان کلیسای جامع آچمیادزین در ارمنستان کنونی است.

۶. این روایت بی‌شک به دور از حقیقت تاریخی است. از جمله میلاد حضرت عیسی ۶۰۰ سال پس از حکمرانی نبوکد نظر، پادشاه بابل بود. اما درست است که این بنا و یا بخشی از آن پیش از تبدیل به کلیسا، آتشکده بوده است. ماده سنگی قبرس که گفته می‌شود برای بافتن این قالیچه به کار رفته، احتمالاً «آسبست» و یا پنبه کوهی بوده است که در عصر باستان نیز به کار می‌رفته است.

۷. در آن دوره ایرانیان شیعه مذهب غیر مسلمین را «نجس» و مسلمانان را «پاک» می‌شمردند و به این جهت از تماس با مواد خوراکی که توسط غیر مسلمین تهیه شده باشد، پرهیز می‌کردند.

۸. اینها همه نام مذاهب و فرقه‌های مسلمانان آن دوره است. فرقه‌های «قرابی» و «زمینی» برای ما ناآشناست. چلبی در شرح شهر دیاربکر نیز از فرقه «زمینی» یاد می‌کند.

۹. دهقانی زبان به‌خصوصی نیست و عموماً به لهجه‌های محلی و شفاهی ایرانی مانند تاتی، آذری و یا کردی آن دوره اطلاق می‌شود. در دوره ساسانیان و اوایل اسلام «دهقان» به قشر مرفه و با نفوذ زمین داران ایرانی (در تمایز با عرب و ترک) گفته می‌شد. در اینجا منظور از زبان «دهقانی» احتمالاً زبان شفاهی مردم ایرانی زبان (مانند لهجه‌های فارسی میانه یا پهلوی مازندران و اصفهان و همدان و آذربایجان) و نه زبان ادبی و کتبی فارسی دری است. دری و فارسی و یا پارسی همان فارسی ادبی و کتبی است که بعد از اسلام و آمیزش پهلوی با عربی، جایگزین پهلوی شد. زبان «غازی» به ما معلوم نیست. شاید منظور از این تعبیر، لهجه‌های شفاهی و محلی «غُزی» و یا «اُغوزی» باشد که شاخه جنوب غربی زبان‌های ترکی است و پس از کوچ و حکومت سلجوقیان در آذربایجان، قفقاز و آناتولی رواج یافته است. شاید هم منظور، زبان عمومی اقوام و قبایل ترک زبانی باشد که پس از سلجوقیان سرزمین‌های قفقاز و آناتولی را ضمن «غزوات» یعنی فتوحات خود تسخیر کرده، مردم آن را مسلمان و زبانشان را ترکی کردند.

۱۰. «گوک دولاق» (به ترکی آن دوره: کبود دستار) ظاهراً نام قوم و گروه به‌خصوصی نیست. حسن جوادی و ویلم فلور در ترجمه انگلیسی این بخش سیاحتنامه می‌گویند که «گوک دولاق»ها گروه‌هایی از مردم بودند که صرف‌نظر از قومیت و یا دین خود (زرتشتی، ارمنی، ترک) برای تفکیک خود از دیگران، دستار آبی می‌بستند (جوادی و فلور، ۲۰۱۰، ص ۱۰).

۱۱. در اینجا اولیا چلبی به حوادث و روایات تاریخی درباره تبریز و از جمله دست به دست گشتن آن میان ایران و عثمانی می‌پردازد که ما برای اختصار کلام، این بخش را نادیده گرفته به نقل مشاهدات خود این سیاح عثمانی می‌پردازیم. در ضمن در مورد اینکه زبیده خاتون همسر هارون‌الرشید مادر واقعی مامون بوده، روایت‌های گوناگونی هست. بنا به یک روایت، مامون را زنی از کنیزان هارون به دنیا آورده است.

۱۲. منظور چلبی ظاهراً مقام «بیگلر بیگی» در نظام اداری صفویان است. در این دوره ایران به ایالت های بزرگ و کوچک و هر ایالت به ولایت‌ها تقسیم شده بود. رییس ایالت‌های بزرگ مانند آذربایجان و خراسان «بیگلربیگی» نام داشت. کلاً رییس ایالت عنوان «خان» و یا «حاکم» داشت و حاکم ولایت «شاه» و گاه «سلطان» نامیده می‌شد.

۱۳. در دوره صفویان، گروهی از قزلباشان مسئول شکنجه «ویژه» بزهکاران و متهمین بودند و آن به این صورت انجام می‌گرفت که متهم‌ها را پیش چشم مردم تکه پاره کرده، گوشت آنها را می‌خوردند. این شکنجه گران صفوی «چگین» نیز خوانده شده‌اند که احتمالاً از لغت ترکی «چیگ یین» یعنی خوام‌خوار می‌آید.

۱۴. تصویر و نمونه‌هایی که چلبی از زبان مردم تبریز می‌دهد، ظاهراً نشان دهنده آن است که حتی در سال‌های ۱۶۵۰ یعنی حدوداً ششصد سال پس از سلجوقیان و کوچ و استقرار اقوام و قبایل ترک زبان در ایران، هنوز زبان مردم تبریز کاملاً به ترکی تبدیل نشده بود. درباره «گوک دولاق»ها و دیگر زبان‌های تبریز به زیرنویس‌های (۸) و (۹) در بخش نخست مراجعه کنید.

۱۵. چلبی در جای دیگری از این سیاحتنامه که در اینجا نقل نشده، به تفصیل شرح می‌دهد که

چگونه خان تبریز در ضیافتی که به افتخار چلبی داده بود، اصرار می‌نمود که چلبی نیز مانند خان شراب بنوشد، اما او به خاطر رعایت اصول دین و شریعت، از این کار امتناع نموده است. در این صورت معلوم نیست که چگونه او بین شراب‌های گوناگون تبریز فرق می‌گذارد و آنها را تعریف می‌نماید. اگرچه بعید به نظر می‌رسد، اما شاید هم منظور چلبی از لفظ «شراب» فقط شیره و شربت میوه است که این تفسیر هم نمی‌تواند در مورد «شراب ارزن» و «شراب برنج» صحت داشته باشد.

۱۶. سلطان محمود غازان مهم‌ترین پادشاه ایلخانان مغول (۶۵۴ تا ۷۵۰ هـ. ق. معادل ۱۲۵۶ تا ۱۳۳۵ میلادی) در ایران بود که پس از بایدوخان به پادشاهی رسید. پایتخت ایلخانان به ترتیب در مراغه، تبریز و سلطانیه بود. در دوره غازان خان که اولین پادشاه مغول بود که از آیین بودا به اسلام گرویده بود، اصلاحات بسیاری در حکومتداری عملی گردید و کارهای ساختمانی زیادی از جمله در تبریز و مراغه انجام یافت. تا دوره‌ای که سیاحتنامه چلبی نوشته شد، به علت زلزله‌ها و تخریب بخشی از این بناها بخاطر پیشگیری از خطر تکرار تهاجم عثمانی، بسیاری از این بناها از بین رفته بود، اما آرامگاه غازان هنوز موجود بود. این آرامگاه و محله آن را مردم تبریز «شام غازان» می‌نامند. چلبی هم توضیح می‌دهد که این نامگذاری به خاطر زیبایی این محله و شباهت آن به شام و یا دمشق سوریه بود. اما در نوشتار این نام را اغلب «شنب غازان» می‌نویسند. «شنب» به زبان مغولی معنای آرامگاه و مقبره می‌دهد.

۱۷. بنا به شاهنامه فردوسی، هوشنگ معروف به پیشداد، دومین پادشاه جهان بود.

۱۸. در برخی نسخه‌های دیگر سیاحتنامه، کاربرد زبان پهلوی به اکثریت مردم مراغه اعم از زن و مرد تعمیم داده شده است.

۱۹. بنا به گفته ولادیمیر مینورسکی در کتاب «سازمان اداری حکومت صفوی» (ص ۷۸) بیگلربیگیان حکامی بودند که از پایتخت تعیین می‌گشتند. مقام بیگلربیگی زیر شاه و بلافاصله پس از صدراعظم و گاه حتی موروثی بود.

۲۰. معلوم نیست چلبی این نام و اطلاعات را از کجا گرفته‌است.

۲۱. چلبی در اینجا دریاچه‌های اورمیه (ارومیه) و خزر را عوضی گرفته‌است.

۲۲. دمدمی قصبه‌ای است در سی کیلومتری غرب اردبیل . به نقل از ح. جوادی و ویلم فلور به نقل از «فرهنگ رزم آرا»، قلعه دمدمی در سال ۱۶۰۸ از سوی کردهای برادوست ساخته شده‌است. دُنبلی نام شهر یا قصبه نیست، بلکه طایفه‌ای بوده که بین سلماس و خوی می‌زیستند.

۲۳. ن. زیرنویس ۲۰.

۲۴. قنطار در گذشته واحد وزن در خاور زمین بوده و نسبت به کشور فرق می‌کرده‌است. قنطار در امپراتوری عثمانی برابر با ۵۶,۴ کیلوگرم بود.

۲۵. در عثمانی یک «قروش» برابر با یکصد «آقچه» بود.

۲۶. ترجمه: «ای طالبان گربه / گربه‌های شکارچی // گربه‌های مجازات‌کننده و مهاجم / گربه‌های مونس و همدم // این گربه‌ها دزد نیستند، غمخوار هستند // راه فراری برای موش‌ها نمی‌گذارند»

۲۷. طبیعتاً شیخ صفی شاه نبود، بلکه شیخ و یا پیر یک طریقت صوفی بود. شاید منظور چلبی از «شاه» در این جا لقب «شاه» است که در طریقت‌های صوفی و بعد علوی به شیوخ طریقت داده می‌شد، مانند «شاه حیدر» و یا «شاه اسماعیل» که در اینجا منظور نه پادشاهی دنیوی، بلکه رهبری معنوی و تصوفی است.

۲۸. در این رابطه باید گفت که در سیاحتنامه چلبی به ایران دو چیز به‌خصوص جلب توجه می‌کند. یکم اینکه روایت‌های تاریخی در این سیاحتنامه (صرف نظر از صحت و سقم دقیق آنها) نشان دهنده آن است که این مناطق ایران و قفقاز پیوسته مورد هجوم، غارت، فتح و تخریب متقابل دو طرف به‌خصوص عثمانی و پیش از آن مغول بوده‌اند، تا جایی که به گفته برخی تاریخ نویسان در این مناطق «سنگ روی سنگ نمانده‌است».

ثانیاً چلبی در بسیاری موارد می‌گوید که مردم این یا آن قصبه و شهر به طور پنهانی حنفی و یا شافعی هستند، اما در ظاهر خود را همچون شیعه و جعفری و اکرد می‌نمایند. می‌دانیم که در سال‌های ۱۶۵۰ م. که زمان سفر چلبی است، نزدیک به ۱۵۰ سال از رسمیت دولتی و حتی گاه اجباری مذهب شیعه توسط شاه اسماعیل صفوی و متعاقبین او در ایران گذشته بود. از این جهت صحت ادعای در نهان سنی بودن برخی «نوشیعیان سابقا سنی» دور از احتمال نیست.

اما احتمالاً عامل دیگری نیز در اینجا می‌تواند نقشی بازی کرده باشد و آن اینکه شاید هم برخی مخاطبین و هم صحبت‌های چلبی که همچون نماینده دولت سنی عثمانی در سفر بوده و خود نیز مسلمانی حنفی مذهب و ظاهراً بسیار مومن بوده، برای خوش آمد او مدعی شده‌اند که به ظاهر شیعه، اما در نهان، سنی مذهب هستند.

۲۹. طوری که قبلاً هم گفتیم، چلبی از ابتدا تا انتهای خاطراتش شهر ایروان را «روان» می‌نامد. شاید یک دلیلش این است که چلبی در همین خاطرات به آغاز بنای شهر ایروان پرداخته آن را به خانی به نام «روان خان» منسوب می‌شمارد. طبیعی است که این فرضیه اشتباه‌است. در واقع ایروان شهری است بسیار قدیمی و نام ایروان معاصر نیز که در سده‌های دوازدهم و سیزدهم بنا شده، ربطی به کسی به نام «روان خان» ندارد. در آن دوره خان‌نشین‌های ایروان، قره‌باغ، خوی و ماکو تابع بیگلربیگی تبریز بود.

۳۰. به‌نظر می‌رسد چلبی گاه تصور دقیقی از ارقام انسان‌ها مانند تعداد جمعیت و یا تعداد سربازان و یا آثار معماری مانند مساجد و حمام‌ها نداشته است. همچنین او بعضا سمت شمال، جنوب، شرق و یا غرب را عوضی می‌اندازد، اگر چه توصیف او از «جانب قبله» احتمالاً درست‌تر است.

۳۱. طبیعتاً مغولی و ترکی یک زبان نیستند، اگرچه در همسایگی در آسیای میانه، دو زبان نزدیک به هم و متاثر از همدیگر هستند.

۳۲. خواجه احمد یسوی از نخستین شیوخ قبایل ترک در آسیای میانه در قرن دوازدهم م. بود که با تشویق ایرانیان و به‌خصوص شیخ یوسف همدانی مسلمان شده بودند.

۳۳. عثمانی‌ها به مدت ۳۵ سال (از ۱۵۸۳ تا ۱۶۰۶) بر اکثر آذربایجان قفقاز، از جمله نیازآباد حکومت کردند.

۳۴. چلبی در این مورد ماه محرم (فوریه) آن سال را قید می‌کند. اما شاید اینجا اشتباه کرده، چرا

که مسلمانان قفقاز مخصوصاً در آن دوره در ماه محرم عروسی برگزار نمی‌کردند.

۳۵. دربند شهری است در سواحل غربی دریای خزر که احتمالاً یکی از شهرهای ساحلی آلبانیای قفقاز در دوره باستان بوده است. آغاز پیدایش این شهر که در شرق دامنه جنوبی کوه‌های قفقاز قرار دارد، روشن نیست. دربند در دوره ساسانیان یکی از مرزهای مهم ایران باستان در برابر دست اندازی‌های اقوام شمال بود. داستان تاسیس شهر دربند به دست اسکندر ذوالقرنین که شخصیتی افسانه‌ای مبتنی بر کتاب‌های مقدس است، از نظر تاریخی ثابت نشده است.

۳۶. چلبی در سرتاسر سیاحتنامه خود از شهر ارومیه همچون «رومیه» نام می‌برد.«اوروم، اورومیه» شکل ترکی شده تلفظ و نوشتار «روم، رومیه» است. گذشته املای «ارومیه» که در فارسی رایج شده، به ما معلوم نیست.

۳۷. یک ذرع برابر با بیش از ۱۰۰ سانتی متر است. تخمین‌های چلبی درباره بلندی و پهنای دیوارهای شهر ارومیه و عمق خندق‌های گرداگرد آن بیش از حد مبالغه‌آمیز جلوه می‌کند.

۳۸. ن. پانویس ۹ در بخش اول این ترجمه. چلبی چندین بار تعبیر «گوک دولاق» (به ترکی آن دوره: کبود دستار) را به عنوان یک گروه اجتماعی در ایران و ترکیه به کار برده است. مشخصات این گروه اجتماعی چندان روشن نیست. «گوک دولاق» ظاهراً نام قوم و گروه به‌خصوصی نیست، بلکه به گروه‌هایی احتمالاً مذهبی گفته می‌شد که برای تفکیک خود از دیگران، دستار آبی می‌بستند.

۳۹. بر اساس اصل ترکی عثمانی «خلقی کورد و شیعیلردیر» می‌تواند دو معنای گوناگون بدهد: هم اینکه مردم نهاوند در آن دوره اکثراً کردهای شیعه بودند و هم اینکه مردم نهاوند از دو گروه بزرگ تشکیل می‌شدند: کردها (احتمالاً سنی) و شیعه‌ها.

۴۰. منبعی با چنین نام به ما معلوم نیست.

۴۱. معنی تعبیر «خواجه انام» به ما معلوم نیست. شاید منظور «پیش نماز» است.

۴۲. معنی دقیق تعبیر «داروا» به ما معلوم نیست. احتمالاً منظور «داروغه» است.

۴۳. این قطعه شعر عینا به همین صورت، یعنی به فارسی در سیاحتنامه درج شده است.

Iran 370 Years Ago As Seen by Turkish Traveller

Evilya Chalabi

Translated by Abbas Djavadi